روز در وقت اعتدال دوازده است دیگر عدد
ماهها دوازده است حق سبحانه وتعالی در کلام
مجید فرموده که ان عدة الشهور عند الله
اثنی عشر شهرا و عدد برجها نیز دوازده است
بدانکه شرع حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بمنزله آفتاب جهان تاب است و بنور شرع دلهای
امت روشن و نورانی است پس مناسب اینست
که شرع سیرش در دوازده برج واقع شود
پس دوازده امام بمنزله دوازده برج اند

از آل نبی شرع نبی یافت نظام
میدان تو دوازده تن از آل امام مانند
خورشید بود شرع نبی سیرش بدوازده
برج گردیده تمام

در بیان مختصری از اعتقادات شیعه اثنی عشر
بدانکه محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه از عبد
العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه که مرقد
شریفش در ری است نقل کرده که گفت دخلت
علی سیدی علی بن محمد موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی
طالب علیهم فلما بصرنی قال لی مرحبا
بك یا ابا القسم انت ولینا حقا قال
فقلت له یا ابن رسول الله انی ارید ان
اعرض علیك دینی فان کان مرضیا
ثبت علیه حتی القی الله تعالی قال هات
یا ابا القسم فقلت انی اقول ان الله تعالی

واحد ليس كمثله شئ خارج من الحدين
حد الابطال وحد التشبيه وانه ليس
بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر
بل هو مجسم الاجسام ومصور الصور
وخالق الاعراض والجواهر ورب
كل شئ ومالكه وخالقه وجاعله
ومحدثه وان محمدا عبده ورسوله
خاتم النبيين فلا نبى بعده الى يوم
القيمة وان شريعته بعدها خاتم الشرايع
فلا شريعة بعدها الى يوم القيمة و
اقول ان الامام والخليفة وولى الامر
بعده امير المومنين على بن ابى طالب ثم
الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم

محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن
جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي
ثم انت يا مولاي فقال عليهم ومن بعدي
الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من
بعده قال فقلت وكيف ذلك يا مولاي
قال لانه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره
باسمه حتى يخرج فيملأ الارض قسطا و
عدلا كما ملئت جورا وظلما قال فقلت
اقررت واقول ان وليهم ولي الله و
عدوهم عدو الله ومعصيتهم معصية الله
واقول ان المعراج حق والمسائلة في
القبر حق وان الجنة حق والنار حق و
الصراط حق والميزان حق وان الساعة

آیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
واقول ان الفرایض الواجبة بعد الولایة
الصلوة والزکوة والصوم والحج و
الجهاد والامر بالمعروف والنهی عن
المنکر فقال علی بن محمد علیهم یا ابا القسم
هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده
فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا والاخرة حاصل معنی این
حدیث اینست که ابو القسم عبد العظیم الحسنی گفت
که داخل مجلس سید خود امام علی نقی علیه السلام
شدم پس چون دید مرا فرمود که مرحبا ای
ابا القسم تو دوست بحق مائی پس بآنحضرت گفتم
که ای پسر رسول الله میخواهم من که عرض کنم بر تو

دین خود در این اگر پسندیده باشد ثابت و
راسخ باشم بر ان تا ملاقات کنم پروردگار
خود را فرمود که بگو ای ابو القسم گفتم من میگویم
که بتحقیق حق سبحانه و تعالی یگانه است که نیست
مثل او هیچ چیز موجود نیست از حد ابطال یعنی
چنان نیست که موجود نباشد چنانچه مذهب
ملحدان و زندیقانست و نه چیزیست که شبیه
بمخلوق باشد چنانچه مذهب مشبهه دلی دنیانست
و حق تعالی جسم نیست یعنی طول و عرض و عمق
ندارد و صورت نیست یعنی چیزی نیست که
حاصل باشد در جسمی و عرض نیست یعنی موجودی نیست
که در محلی حلول کرده باشد چون رنگ و بو و
امثال آن و جوهر نیست یعنی موجودی قایم بخود

نیست که در مکانی باشد بلکه پیدا کننده جسمها و ظاهر
کننده صورتها و خلق کننده عرضها و جوهرهاست
و پروردگار هر خیر و مالک هر خیر است و خالق
و پدید آورنده هر شر است و میگوییم که تحقیق حضرت
محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول خدا است
خاتم پیغمبران است پس از و پیغمبری نیست تا روز
قیامت و میگوییم که شریعت او خاتم شریعتهاست
و بعد از آن شریعتی نیست تا روز قیامت و
میگوییم که امام و خلیفه و اولی الامر بعد از آن حضرت
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد
از آن حضرت امام حسن بعد از آن امام حسین بعد
از آن علی بن الحسین زین العابدین بعد از آن
محمد بن علی باقر بعد از آن جعفر بن محمد صادق ع

بعد از ان موسی بن جعفر کاظم بعد از ان علی بن
موسی رضا بعد از ان محمد بن علی تقی بعد از ان
تو یا مولای من پس انحضرت فرمودند که
بعد از من پسرم حسن خلیفه است حال مردم چگونه
خواهد بود در باب خلف که حضرت مهدی
علیهم باشد که پسر امام حسن است گفتم که چگونه
این ای مولای من فرمودند از انجهت که دیده
نمیشود شخص او و حلال نیست ذکر اسم او
چندین حدیث از ائمه اطهار علیهم روایت شده
که حضرت مهدی را باسم مذکور نباید ساخت پس
بنا برین احتیاط چنانست که اسم انحضرت را
قبل از ظهور مذکور نسازند بلکه لقبهای انحضرت را
مذکور باید ساخت مثل مهدی و خلف و صاحب

الزمان و صاحب الامر و غیر آن از تعینها تا آنکه
خروج کند پس زمین را پر کند از عدل چنانکه
پر شده است از جور و ظلم گفتیم که اقرار
میکنیم و میگوییم که دوست ایشان دوست خدا
و دشمن ایشان دشمن خداست و فرمان برداری
ایشان فرمانبرداری خدا و نافرمانی ایشان
نافرمانی خداست و میگوییم که معراج حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حق است و سوال قبر حق
و بهشت حق است و دوزخ حق و صراط حقست
و میزان حق است و قیامت خواهد آمد شکی در آن
نیست و بتحقیق که حق تعالی زنده میگرداند
کسانی را که در قبرها هستند و میگوییم که واجبست نماز
بعد از دوستی ائمه اطهار و اقرار بحق ایشان

وزکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف
نهی از منکر است پس حضرت امام علی نقی علیه السلام
فرمودند که ای ابو القسم این اعتقاد دیگر را
قسم که دین خدا است که پسندیده است از برای
از برای بندگان خود پس ثابت باش برین دین
ثابت دارد ترا حق تعالی بقول ثابت در دنیا
و آخرت بدانکه این اعتقادات که عبد العظیم
رحمة الله علیه مذکور ساخت مذهب شیعه اثنی عشریست
پس اگر کسی صاحب این اعتقادات باشد مومن
و شیعه اثنی عشری نخواهد بود و ناجی در آن کار
نخواهد بود بدانکه از اعتقادات شیعه که
اثنی عشری که در حدیث مذکور نیست اعتقاد
رجعت است باید اعتقاد نمود که در زمان حضرت

صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن جماعتی از اهل
سعادت و شقاوت زنده خواهند شد و
حضرت عیسی علیه از آسمان نزول خواهد کرد و در
نماز اقتدا بحضرت صاحب الامر علیه خواهد نمود
و یرود و مددکار آنحضرت خواهد بود و دجال
بدست حضرت صاحب الامر علیه کشته خواهد شد
و اتباع او نیز کشته خواهند شد و دنیا پر از عدل
خواهد شد و بروایت مشهور نزد علما شیعه مدت
دولت حضرت صاحب الزمان علیه هفتاد سال
خواهد بود و دیگر از جمله اعتقادات شیعه اثنی عشری
اعتقاد بحوض است و شفاعت از حضرت امام
رضا علیه روایت شده که آنحضرت از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت گفته

که من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی
ومن لم یومن بشفاعتی فلا انا له الله شفاعتی
یعنی هر که اعتقاد بحوض من نداشته باشد
الله تعالی او را وارد حوض من نگرداند و هر کس
که اعتقاد بشفاعت من نداشته باشد
الله تعالی بوی نرساند شفاعت مرا پس واجبست
اعتقاد داشتن باینکه حضرت رسالت پناه را
حوضیست در صحرای قیامت وساقی آن
حوض حضرت امیر المومنین علیه السلام است
آنحضرت مومنانرا از آب آن حوض سیراب
گرداند ولی دشمنانرا از آب آن حوض محروم
سازد حدیثی اهل سنت در کتابهای خود
نقل کرده اند که در روز قیامت جماعتی از صحابه

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهند که با ین حوض
خود در آبرسانند ملایکه ایشانرا برانند و از
حوض دور کردانند حضرت رسالت پناه علیه
السلام ترا بینند پس کوید که ایشان اصحاب من اند
پس آنحضرت کویند که تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چه کردند مرتد شدند و از دین برکشتند
بر عاقل صاحب تتبع پوشیده نیست که صحابه
کاری که باعث محرومی ایشان از آب حوض
رسالت پناه باشد نکردند سوای انکه جماعتی
از ایشان غصب خلافت حضرت امیرالمومنین
علیهم کردند و جماعتی غاصبان را اعانت نمودند
و بوصیت پیغمبر خود عمل ننمودند و همچنین واجب
اعتقاد داشتن که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

در روز قیامت مومنان صاحب کبیره را شفاعت
میکند اگر با ایمان از دنیا بیرون روند اگر
پرسند که مومن کیست در جواب گوییم که از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل شده
که فرموده که المؤمن من ساءته سیئته
و سرته حسنته یعنی مومن کسیست که عمل
قبیحی که از وی صادر شود از آن دلگیر شود
و اگر حسنه از وی صادر شود از آن مسرور
شود و چون خطرها تا وقت شفاعت
بسیار است احتیاط چنانست که مومن صاحب
کبیره توبه را شفیع خود سازد از حضرت
امیر المومنین علیه السلم روایت شده که گفته که
لا شفیع انجح من التوبه یعنی شفیعی رستگار سازنده

ازتوبه نیت اگر پرسند که معنی توبه چیست در
جواب گوییم که توبه از اعمال قبیحه پشیمان
شدن واز آن ترک نمودن وعزم بر عدم
عود داشتن است اگر پرسند که توبه از چه
حاصل میشود در جواب گوییم که توبه از فکر
حاصل میشود پس کسی که بتوفیق ربانی ساعتی
در خلوتی نشیند و فکر در منزلهای سفر خود نماید
که اول آن صلب پدر است و دوم رحم مادر
سیم برزخ و چهارم صحرای قیامت و پنجم
بهشت یا دوزخ پس خود را بشناسد و بداند
که بنده ایست آزاد نگرده و مسافریست قصد
اقامت ننموده چون خود را چنین شناسد
پروردگار خود را بشناسد و او را ترسی و خوفی

از پروردگار غفار قهار بهم رسد پس لو به تفوح
او را حاصل شود اگر پرسند که حضرت عبد
العظیم که بخدمت دو امام معصوم که حضرت
جواد و حضرت امام علی نقی علیهما السلام بوده باشد
رسیده و شرف از صحبت ایشان یافته بچه سبب
بشهر ری آمده و در انجا مدفون شده در
جواب گوییم که نجاشی رحمة الله علیه که از اکابر
علماء شیعه اثنی عشریست در کتاب رجال
لسند خود از علی بن الحسین بن احمد بن محمد بن
خالد برقی نقل نموده که عبد العظیم از سلطان
زمان خود گریزان شده بشهر ری امده در
کوچه موالی در خانه مردی از شیعه پنهان میبود
و بعبادت مشغول بود در روز روزه میگرفت

و در شب بعبادت قیام مینمود و در نهانی
از مسکن خود بیرون میرفت و زیارت میکرد
قبری را که در برابر قبر اوست و میگفت که این
قبر مردیست از اولاد حضرت امام موسی علیه السلام
و چنانچه مشهور و معروفست آن قبر حمزة بن
موسی علیهما السلام است باز نجاشی گفته که زید رفته
عبد العظیم در میان شیعه مشهور شد تا انکه اکثر
شیعه او را شناختند پس مردی از شیعه حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دید که
بوی گفت که بدرستی مردی از فرزندان من
برداشته میشود از کوچه موالی و دفن کرده میشود
در پیش درخت سیب که در باغ عبد الجبار بن
عبد الوهابست و اشاره فرمود بمکانی که در ان

دفن بود

دفن شده پس آن مرد شیعه نزد عبدالجبار رفت
که درخت سیب و مکان از او خریداری
نماید عبدالجبار بوی گفت که از برای چه طلب
درخت سیب و جای آن میکنی پس خواب
خود را بوی گفت عبدالجبار صاحب باغ باو
گفت که من نیز مثل انخواب دیده ام پس
جمیع باغ را وقف نمود بر عبدالعظیم و
بر شیعه که در انجا دفن شوند بدانکه از کتاب
ثواب الاعمال نقل شده که مردی از اهل ری
بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسید آن
حضرت از وی پرسید که در کجا بودی در
جواب گفت که بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام
رفته بودم حضرت امام علیه السلام بوی گفت که اگر

زیارت میکردی عبدالعظیم را که در شهر ری مدفون است
میبودی مثل کسی که زیارت کرده باشد حضرت
حسین بن علی را علیهما السلام باآنکه عبدالعظیم بواسطه چهار
بحضرت امام حسن علیه السلام میرسد و چون بسیار
خوش اعتقاد و صالح و متقی و پرهیزکار و عابد
بوده بنابرین بمرتبه عالی رسیده و زیارتش
ثواب عظیم دارد

در بیان

مختصری از فضل و ثواب زیارت فاطمه بنت
موسی علیهما السلام و فضل دار المؤمنین قم که مدفن
آن معصومه است و فضل علما و صلحا و دیدار
قم بدانکه شیخ فاضل کامل عالم عادل محمد بن بابویه
رحمة الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا
بسند خود از سعد بن سعد اشعری روایت کرده

که او گفت که از حضرت امام رضا علیه‌السلام پرسیدم
از ثواب زیارت فاطمه علیهاالسلام حضرت در
جواب گفت که من زارها فله الجنة
یعنی هر که او را زیارت کند او را بهشت
و حسن بن محمد در کتاب قم حدیثی نقل کرده
که معنیش اینست زود باشد که فرزندی
از من فاطمه نام مدفون شود در قم هر کس
که زیارت او را دریابد بهشت او را واجب
شود و حدیثی از امام جعفر علیه‌السلام روایت شده
که بعضی از آن اینست ان للجنة ثمانیة
ابواب ثلثة منها لاهل قم تقبض فیها
امرأة من ولدی اسمها فاطمة بنت موسی
یدخل بشفاعتها شیعتی الجنة ترجمه حدیث

اینست که بهشت را ابتدا درست شد از آن
از برای اهل قمست و در انجا زنی فوت
میشود از فرزندان من که اسم او فاطمه
بشفاعت او داخل میشوند در بهشت شیعیان ما
همه اگر پرسند که چون شد که حضرت
فاطمه علیها السلام در قم مدفون شد گوییم خبر
نقل کرده اند در سال دویست از هجرت
حضرت امام رضا علیه السلام تشریف بخراسان
بردند در سال دویست و یک از هجرت حضرت
معصومه علیها السلام متوجه خراسان شد که بخدمت امام
علیه السلام رود وارد دار المومنین قم شد چنانچه
نقل کرده اند هفده روز در قم بود که وفات
یافت و آن خانه که در آن وفات یافت زیارتگاه

شیعیان است و درکتاب قم مذکور است که
بعد از انکه حضرت معصومه علیهاالسلام را غسل دادند
وکفن کردند و در قبرستان بابلان در کنار
سردابی که از برای او ترتیب داده بودند گذاشتند
آل سعد اختلاف کردند در باب اینکه که بایستی
کسی داخل سرداب شود و او را مدفون سازد
آخر رای ایشان براین قرار یافت که خادم
نامی که قادر پیر بود مباشر دفن شود در این بین
دو سوار از دسته پیدا شدند و فرود آمدند و
نماز بر حضرت معصومه علیهاالسلام گذاردند و او را
دفن نمودند و سوار گردیدند و کسی ایشان را
نشناخت و ظاهر انیست که یکی از ان دو شخص حضرت
امام رضا علیه السلام بوده و حدیثی حسن بن محمد بن

حسن در کتاب قم نقل کرده که بعضی از ان
اینست که حضرت امام جعفر علیه‌السلام گفت که
شهر قم شهر ما و شیعه ما است قم شهریست
پاکیزه و مقدسه و مطهره و ولایت و دوستی ما
و اهل بیت ما را قبول کرده و بعد از گفتگوها
گفته که اهل قم انصار و یاوران حضرت
مهدی علیه‌السلام خواهند بود و رعایت کننده
حقهای ما اند پس سر مبارک بجانب اسمان کرد
و گفت اللهم اعصمهم من کل فتنة و
نجهم من کل هلکة یعنی خداوندا محافظت
کن اهل قم را از هر فتنه و نجات ده ایشانرا
از هر هلاکت بعضی از فضلا از کتاب مثالب
شهرآشوب مازندرانی که از علمای اثنا عشریست

نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه گفت
سلام الله علی اهل قم ورحمة الله وبرکاته
علی اهل قم سقی الله بلادهم الغیث
وینزل علیهم البرکات ویبدل الله
سیئاتهم حسنات هم اهل رکوع وسجود
وخشوع وصیام هم الفقهاء والعلماء
والفهماء هم اهل الدرایة والروایة و
حسن العبادة سلام الله علیهم اجمعین
ورحمة الله وبرکاته ترجمه این حدیث این است
سلام باد بر اهل قم ورحمت خدا و برکت
باد بر اهل قم وآب دهد الله تعالی بلاد اهل
قم را باران ونازل کرداند الله تعالی بر ایشان
برکتها وبدل کند الله تعالی سیئات ایشان را بحسنات

ایشان اهل رکوع و سجود و خشوع و صومند
ایشان از اهل علم و ولایت و حسن عبادت اند
سلام خدا باد بر ایشان جمیع و رحمت خدا
و برکات خدا باد از کتاب مذکور نقل کرده
که حضرت امیر المومنین علیه السلم گفته که
ان للجنة ثمانیة ابواب بباب منها
لاهل قم وطوبی لهم ثم طوبی لهم یعنی
بدرستی جنت را هشت در هست در بی از ان
از اهل قم است پس خوشا حال ایشان پس خوشا
حال ایشان و در میان شیعه مشهور است که
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم گفت که لولا
القمیون لضاع الدین یعنی اگر اهل قم
نمیبودند ضایع میگردید دین و حسن بن محمد

حسن در کتاب قم حدیثی از حضرت امام جعفر علیه‌السلام
روایت کرده که بعضی از آن اینست که هرگاه
برسد لشما تعبیه عظیمی پس برشما باد که وطن کنید
بقم بر رستی که قم جای فاطمیین و محل راحت
مومنین است و هم از آنحضرت منقولست
که اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم بقم
وما حولها و نواحیها فان البلاء مدفوع
عنها یعنی هرگاه فروگیرد همه شهرها را فتنه و
آشوب پس برشما باد که بیاید بر قم و حوالی
و نواحی قم بدرستی که بلا دفع کرده می‌شود
از قم و حوالی و نواحی قم دیگر از حضرت
ابی عبدالله علیه‌السلام مرویست که من بعدی علی
اهل قم ذاب جمائذ و ب الملح الماء

یعنی هر که ظلم و جور و تعدی کند بر اهل قم
گداخته میشود چنانچه گداخته میشود نمک در
آب . باز از حضرت ابی عبد الله الصادق
علیه السلام روایتیست که آنحضرت فرمود که شهر
قم شهر ما و شیعه ماست هیچ جباری و ظالمی و
سرکشی با اهل قم قصد بد نکند و بدایشان بد
نخواهد الا آنکه حق تعالی جباران و گردن
کشان را برایشان گمارد و مسلط سازد و از
حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام منقولست که
شب معراج که رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
باسمان بردند و در اسمان چهارم نظر کرد
بقعه از نور سبز و خرم که انرا چهار رکن و چهار
در بود از جبرئیل علیه السلام پرسید که این چه بقعه است

که من در همهٔ آسمان مثل و مانند و نیکوتر از این
قبه ندیدم جبرئیل گفت که این صورت شهریست
که ارا قم گویند که بندگان خدا از مومنان
در انجا جمع شوند و انتظار قیامت و حساب
کشند تا تو شفیع امت گردی و دوستان
و مومنان و زاهدان در ان جمع شوند و
انتظار تو کشند که تا شفاعت کنی دوستان
اهل بیت خود را وباز از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم حدیثی روایت کرده که مضمون بهمین
از ان اینست که عنقریب کوفه از مومنان خالی
گردد و علم و دانش از ان نا پدید شود و علم
و دانش در شهری که ارا قم گویند ظاهر شود
و قم معدن اهل علم و فضل گردد تا انکه زنان پرده نشین

بعلم امامت وولایت عالم کردند وحسن بن
محمد بن حسن در کتاب قم گفته که از جمله روایات
شیعه در فضیلت قم واهل قم این خبر است که
روایت کرده مرا حسن بن علی بن الحسین بن
موسی بن بابویه بسندهای صحیحه از ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه وعلی اباۂ السلام که
مردی بحضرت بزرگوار او درآمده گفت
ای پسر دختر رسول خدا از تو مسئله میخواهم که
بپرسم که پیش از من کسی از آن از تو نپرسیده است
و پس از من هم نپرسد صادق علیه السلام فرمود که
چنان میدانم که تو از جای برکشتن مردم
از قبور و زنده شدن ایشان وحشر و نشر سوال
خواهی کرد گفت بلی یا بن رسول الله بحق آن خدای

که محمد را بحق بخلق فرستاد تا اینانرا بهشت
بشارت دهد و بدوزخ بیم کند که بقعهٔ الحق
بیزار شدند یا که من سوال نمیکنم از تو الا از
محل حشر و نشر قم حی امام علیه‌السلام فرمود دزبان
مبارک برکشود که همه مردم را به بیت المقدس
حشر و نشر بود الا بقعه زمین جبل که از ا قم
کویند که اهل این موضع و شهر را در کور ایشان
محاسبه کنند و از کورها بجنت برند بعد از آن
امام علیه‌السلام فرمود که اهل قم مغفور و امرزیده اند
راوی کوید که چون مرد این فضیلت در بارهٔ
قم و اهل قم بشنید از جای برجست و گفت
یا بن رسول الله این کرامت مخصوص اهل قمست
امام فرمود بلی مخصوص اهل قمست و آنکسانی که

مذهب اهل قسم داشته باشند پس از این حدیث فهمیده میشود
که اهل قسم که اثنی عشری مذهبند و آن کسانی
که این مذهب دارند از اهل قسم حسابات ایشان
در قبرست و چون از قبر بیرون آیند بر رحمت الله
صحرای قیامت به بهشت داخل شوند پس ازین
مختصری از اعتقادات شیعه اثنی عشری بیان
کردیم پس اگر کسی صاحب این اعتقادات بنا بر
شیعه اثنی عشری نخواهد بود اگر پرسند که کسانی
که اعتقاد دارند با ما ائمه اثنی عشر دارند و با اینحال
اعتقاد بوحدت وجود دارند یا اعتقاد دارند
که چون بنده بحقیقت رسد شریعت ازوی ساقط
میشود و یا اعتقاد دارند که بنده در فعل و ترک
خود مضطرست هرچه کند قادر بر ترکش نیست و

و هرچه ترک کند اما در بر فعلش نیست یا حق تعالی را
در فعل و ترک مضطر داند یا عالم را قدیم
دانند یا خدا را اما در بر همه چیز ندانند یا عالم
بهمه چیز ندانند یا اعتقاد بخلق بهشت و دوزخ
ندارند یا اعتقاد بجبر جسمانی ندارند ایشانرا شیعه
اثنی عشری میتوان گفت و ایشان ناجی و
رستگار هستند یا نه در جواب گوییم که ایشان
با این اعتقادهای باطل شیعه اثنی عشری و
ناجی و رستگار نیستند اگرچه اعتقاد بامامت
ائمه اثنی عشر داشته باشند

در بیان
سبب اینکه اهل ولایتهای عجم از ایران و
توران و فارس که پیش از فتح عجم گبران و
آتش پرستان بودند چون فتح عجم شد اکثر

ولایتها مردمش سنی مذهب شدند و مردم قم شیعه
اثنی عشری گردیدند بدانکه چون فتح عجم در
زمان عمر واقع شد عمر منافقان و بنی امیه را
حکومت ولایتها داد و عثمان نیز بعد از عمر
حکومت بلاد را به فاسقان و فاجران بنی امیه
که دشمنان اهل بیت علیهم بودند داده
ایشان بمکر و حیله دروغ محبت ابی بکر و عمر را
در دلهای جاهلان و نادانان جای دادند
و ایشان سنی مذهب شدند اما اهل قم در زمان
عمر و عثمن اختیار اسلام نکردند تا آنکه احوص
عبدالله که از شجاعان و بزرگان طایفه شعریان
بودند و از دوستان ائمه اهل بیت علیهم
بودند از حجاج بن یوسف که از دشمنان اهل بیت

علیهم بود فرار نموده از کوفه بقصد انکه باصفهان
روند و از قم رد کردیدند و دران وقت
جماعتی از کافران دیلم بقصد غارت اموال
اهل قم داخل شدند در انوقت عبدالله
با چند سوار بر کفار دیلم حمله کردند و بر ایشان
غالب شدند و بعضی را اسیر کردند و مالها از ایشان
کرفتند و اهل قم ازینحال شاد و خرم شدند
و از شعریان التماس نمودند که باصفهان
نروند و بجا در قم شوند ایشان راضی شدند
و در قم اقامت انداختند و تحصیل املاک نمودند
و در انوقت شهر قم نبود بلکه جماعت کبران
قلعها داشتند و در قلعها میبودند و بعد از مدتی
رئیسان کبران اراده کردند که شعریان را

از قم بیرون کنند قبا حجها و بلی دیهها تطرق
پایان نگردند تا آنکه احوص که سپاهی و از
شجاعان مشهور بود غلامان و ملازمان را
امر فرمود که بقلعها رفته رئیسان را بقتل رسانند
و سرهای ایشان را بیاورند در یک شب بسیار را
بقتل رسانیده سرهای ایشان را آوردند و
اشعریان در قم اعتبار عظیم بهم رسانیدند
و خویشان و اقوام ایشان از بلاد عرب بقم
آمدند و جمعیت ایشان بسیار شد و حکومت
و امارت قم بایشان قرار یافت و بنای
حصار از برای قم کردند و قم را شهر گردانیدند
و چون ایشان اهل بیت و اثنی عشری بودند
بسیاری از سادات و اولاد ائمه علیهم بقم آمدند

و مجاورت اختیار کردند و اشعریان با ایشان
مهربانیها و خدمتها و بخششها کردند و ایشان را
از شر دشمنان محافظت نمودند و علمای
اثنی عشری از اطراف بقم آمدند و ساکن شدند
و از شر مخالفان محفوظ گردیدند و عاملان
که از جانب خلفا بگرفتن مال دیوان می آمدند
اشعریان ایشان را در خارج شهر جا میدادند و
نمیگذاشتند که ایشان در شهر باشند و بر احوال
مطلع شوند و قاضیان شیعه از برای خود تعیین
مینمودند و بخدمت ائمه علیهم میرفتند و تحصیل علم
میکردند چنانچه در کتاب قم مذکور است
دوازده کس از اشعریان بخدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه تردد میکردند و از آن حضرت مسایل

دینه فرا میگرفتند و بخدمت باقی ائمه زیاده
از صد کس از اشعریان تردد میکردند و از
ایشان احادیث می آموختند و شیعیان شرق
و غرب از احادیث و علوم ایشان منتفع
میشدند و مذهب ائمه اثنی عشر را رواج و رونق
میدادند و از جمله ایشان زکریا بن آدم است
که با حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا از مدینه
تا مکه هم کجاوه بود در کتاب کشی که از کتب
علمای شیعه اثنی عشریست مذکورست که زکریا بن
آدم بحضرت امام رضا علیه السلام گفت میخواهم که
از میان اهل بیت خود بیرون روم که بسیار
شده است در میان ایشان سفهان امام علیه السلام
بوی گفت که این کار مکن که حق سبحانه و تعالی بلا را

بوجود تو از اهل بیت تو دفع میکند چنانچه دفع
میکند بلا را از اهل بغداد ببرکت مرقد شریف
حضرت امام موسی علیه السلام باز در کتاب کشی
رحمة الله علیه مذکور است که محمد بن حبیب گفت
که بحضرت امام رضا علیه السلام گفتم که راه من دور است
و در هر وقت بخدمت تو نمیتوانم رسید معالم
دین خود را از که بیاموزم امام علیه السلام گفت که
از زکریا بن آدم معالم دین خود بیاموز
که او امین است در دین و دنیا و در کتاب
قم مذکور است که موسی بن عبدالله بن سعد اشعری
مذهب اثنی عشری را در قم رواج داد و ظاهر
و آشکار ساخت بدانکه مردم قم بمحبت اهل بیت
و بغض ابوبکر و عمر و عثمان مشهور عالم شدند با

برشوکتی وقتی که ایشان را بود و ترک تقیه کردند
و حق تعالی ایشان را از شر دشمنان محفوظ داشت
و مدتی با خلفا عصیان ورزیدند و خراج
ندادند تا آنکه از برای ایشان عاملی فرستادند
که شیعه بود او را استقبال نمودند و خراج دادند
و اطاعت نمودند صاحب کتاب کشف الغمه
نقل کرده که در وقتی که اهل قم ترک اطاعت
خلفا نمودند و قلعه بندی کردند حضرت
صاحب الامر علیه السلام بمدد ایشان حاضر شد و مقام
حضرت صاحب الامر علیه السلام در قم مشهور است
و اما شیعیانی که در شهرهای دیگر بودند تقیه میکردند
و مذهب خود را مخفی میداشتند و پیران خود را
ابوبکر و عمر و عثمان و دختران خود را حفصه و عایشه

نام میکردند که تا از شر دشمنان محفوظ باشند

و اما اهل قم راضی نشدند که این نامها که

شنیدنش مکروه طبع دوستان اهل بیت است

بر فرزندان خود بگذارند در کتاب

معجم البلدان مذکور است که حاکم سنی بعجم آمد

و با اهل قم گفت که بمن رسیده است که شما

با بر شدت تعصبی که بصحابه رسول الله صلی الله علیه و آله

دارید اسمهای ایشان را بر اولاد خود نمیگذارید:

پس اگر پیدا دیدم کسی را که نام او عمر یا کنیت ابوبکر

باشد سیاست خواهم کرد ایشان را در همه

شهر گردیدند و تفتیش کردند بعد از ان یکی را

آوردند که احول و کچل و زشت رو و کج اندام

بود و پدرش غریب و ساکن قم شده بود

وگفت او را ابوبکر کرده بود چون حاکم
دید بغضب در آمد و رئیسانرا دشنام داد
وگفت که شما کلبی را ابوبکر نام کرده اید که
زشت ترین خلق است این دلیلست برانکه
شما بغض صحابهٔ رسول دارید در میان ایشان
مردی بود ظریف گفت ای امیر اگر خواهی
ما را سیاست کن واگر خواهی ببخش که آب و
هوای قم ابوبکر را بهتر ازین پرورش نمیدهد
حاکم از شنیدن این سخن بخنده افتاد و ایشانرا
بخشید گویا اعتراض این حاکم بر اهل قم در وقتی
واقع شد که تشیع ایشان بنابر اختلافی که در میان
ایشان بهم رسید ضعیف شده بود و حاکم بر اهل حکام
قم تسلطی داشتند بدانکه اهل قم همیشه دوستان

دیگر بکان اهل بیت علیهم بودند و جان و
مال خود را فدای ایشان مینمودند و لباس
پوشیده ایشان را از پیراهن یوسف که چشم یعقوب
بدان روشن شد عزیزتر میدانستند در کتاب
کشی مذکور است که دعبل خزاعی که از شعرای
مشهور عرب بود قصیده در غایت فصاحت و
بلاغت در مدح و منقبت حضرت امام علیه السلام
گفته از بلاد عرب بخراسان رفت و قصیده
خود را بران حضرت خواند و حضرت از برای
او ششصد سرخ فرستاد و او در گرفتن مضایقه
داشت و گفت والله که بقصد گرفتن صله
قصیده را نگفته ام و از برای این از ولایت
خود بیرون نیامده ام بلکه چیزی از رخت پوشیده

آنحضرت میخواهم پس حسب الامر مبلغ را گرفت
وحضرت فرمود که جبه پوشیده اش را بوی دهند
چون بقم آمد که بولایت خود رود داهل
قم هزار سرخ بوی دادند که جبه را بایشان دهد
راضی نشد و از قم بیرون رفت وجماعتی
از اهل قم از پی او رفته جبه را از وی
گرفتند و بقم آوردند بعد از آن دعبل بقم آمد
پس او را راضی کردند و هزار سرخ و پارچه از
جبه بوی دادند و او را وانه نمودند نقل
کرده اند که چون دعبل بولایت خود رسید
دخترش گرفت چشمی بهمرسانیده منجر بکوری
شده بود پس آن پارچه جبه امام علیهم را برچشم
وی مالیدند از کوری نجات یافت و گوفت

چشمش بصحت مبدل شد و دزدان خانه اش را
از مال دنیا خالی کرده بودند پس آن ششصد
سرخ که حضرت امام علیه‌السلام بوی داده بود شیعیان
الند و آن سرخها را از برای تیمن و تبرک
بمبلغهای کلی از وی خریداری نمودند و او
غنی و توانگر شد باب پنجم در بیان فضیلت
روزی که عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب
هلاک شد بعد از آنکه بخنجر ابولؤلؤ شکمش شکافته
گردید و آن روز نهم ماه ربیع الاول است
بدانکه روزی که عمر در آن هلاک شده از
روزهای مبارکست در فضل و شرف و مبارک
این روز حدیث طویلی از احمد بن اسحق قمی
نقل شده مختصری از آن اینست که گفت که

خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نمودم
در نهم شهر ربیع الاول و آنحضرت امر کرد
خدمه خود را که لباسهای جدید بقدر امکان
بپوشند و عود سوزی در پیش آنحضرت
گذاشته بودند و بدست خود عود میسوخت گفتم
که فدای تو باد پدر و مادرم یا بن رسول الله
آیا تازه شده است از برای اهل بیت در این
روز فرحی پس فرمودند که کدام روز است
که حرمتش عظیمتر است نزد اهل البیت از این روز
حدیث کرد پدرم که حذیفه الیمان داخل شد
در این روز که تاسع شهر ربیع الاول است
بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و گفت حذیفه
که دیدم سید خود را امیر المومنین با دو فرزندش

حسن و حسین علیهم چیزی میخوردند با حضرت
رسول علیه آنحضرت تبسم میکرد در روی ایشان
و بحسن و حسین میگفت بخورید گوارا باد شما را
این روزیست که قبض میکند الله تعالی دران
دشمن خود را و دشمن جد شما را مستجاب میسازد
دران روز دعای شما را بخورید که این روز
روزیست که قبول میکند الله تعالی دران اعمال
شیعه شما و محبان شما را بخورید که این روز روزیست
که راست می شود دران قول الله تعالی فتلك
بیوتهم خاویة بما ظلموا بخورید که این
روزیست که میشکند دران شوکت کسی که بغض
جد شما دارد بخورید که این روزیست که هلاک
میشود دران فرعون اهل بیت من ظالم ایشان.

و غاصب حق ایشان بخورید که این روز بیت
که الله تعالی باطل و نابود نساز د دران
عمل ایشانرا حذیفه گفت که گفتم یا رسول الله
در امت تو کسی هست که هتک این حرمت کند
پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله گفت که یا
حذیفه جبت از منافقان ریاست را بر خود
خواهد بست و کارها از برای ریا خواهد کرد
و مردمانرا بمتابعت خود دعوت خواهد نمود
وانها را از راه خدا منع خواهد کرد و تکذیب
برادر و وزیر من خواهد نمود و دختر مرا
از میراث دور خواهد کرد و او نفرینش خواهد
کرد و الله تعالی نفرین او را مستجاب خواهد ساخت
حذیفه گفت که گفتم یا رسول الله چرا نفرینش نمیکنی

که الله تعالی هلاکش سازد در حیات تو گفت
که یا حذیفه دوست ندارم که جرأت کنم
بر قضاء الله تعالی و آنچه علم الله تعالی بآن سبقت
گرفته ولیکن از الله تعالی طلب کردم که بگرداند
از برای روزی که در آن هلاک میسازد
الله تعالی او را فضیلتی بر سایر ایام تا باشد که
سنت خود بسازند از ادعیهٔ هم و شیعهٔ اهل بیت علیهم السلام
و دوستان ایشان پس وحی بمن کرد الله تعالی
و گفت یا محمد بوده است در سابق علم من
که برسد بتو و اهل بیت تو محنتها و بلاهای
دنیا و ظلم منافقان و غاصبان از بندگان من الخ
پس بعد از گفتگوها در باب شدت عذاب
دشمنان و غاصبان حق اهل بیت و مخلد بودن

ایشان در جهنم و ثواب عبادت شیعه درین
روز و آمرزش گناهان ایشان و غیر آن
حذیفه گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گفت که میدانم از برای این روز هفتاد نام
گفتم یا امیر المؤمنین دوست دارم که بمن
بشنوانی نامهای این روز پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نامهای این روز را بشمرد و از جمله آن
نامها این چند نام است یوم الاستراحه یوم
البرکه عید الله الاکبر یوم یستجاب فیه الدعا
یوم ندامة الظالم یوم فرح الشیعه یوم التوبه
یوم الانابه یوم قتل المنافق یوم سرور
اهل البیت یوم هدم الضلاله یوم ذهاب
سلطان المنافق یوم قبول الاعمال یوم العباده

بدانکه مناسب اینست که درین روز لعن
ابوبکر و عمر و سایر دشمنان دین بسیار واقع
شود و دعای صنمی قریش خوانده شود این
دعائیست در لعن ابوبکر و عمر و در آن اشاره
شده باعمال قبیحهٔ ایشان باب ششم در ذکر
دعای صنمی قریش و ترجمهٔ آن و بیان فضل آن
از ابن عباس روایت شده که شنیدم که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این دعا را در
نماز وتر میخواند و مرا مامور ساخت که آنرا
حفظ نمایم و فرمود که از اسرار است سوای
اهل بیت من کسی بر آن اطلاع ندارد و مرا مامور
ساخت که آنرا اظهار نکنم نزد کسی که اهل آن
نباشد و گفت که هر کس که از خالص اعتقاد و

صفای نیت و صدق طویت خود این دعارا
بخواند الله تعالی حاجتهای او را براورد
از فضل و برکات خود و هر کس که این دعا
بخواند مثل کسیست که هزار تیر در خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ
بدر و احد بر دشمنان
انداخته باشد
اینست
دعا

اللهم العن صنمی قریش و جبتیها
خداوندا لعنت کن بر دو بت قریش و دو
وطاغوتیها الذین خالفا امرک و
معبود قریش ایشانند و دو کسی که مخالفت کردند امر ترا

انكرا وحيك وجحدا انعامك و
وانكار كردند وحى ترا وانكار نمودند انعام ترا
عصيا رسولك وقلبا دينك و
مخالفت كردند رسول ترا و تبديل كردند دين ترا
حرفا كتابك وعطلا احكامك
و تغيير دادند كتاب ترا و معطل ساختند احكام ترا
وابطلا فرايضك والحدا في
و باطل كردند فرايض ترا و شرك شدند در
اياتك وعاديا اولياءك واحبا
آيات تو و دشمنى كردند با دوستان تو و دوست كردند
اعداءك وخربا بلادك وافسدا
با دشمنان تو و خراب كردند بلاد ترا و فاسد كردند
عبادك اللهم العنهما واتباعهما
بندگان ترا خدايا لعنت كن برين دو و تابعان ايشان

[illegible]

[illegible]

واشياعهما ومحبيهما ومواليهما

وپیروان ایشان و دوستان ایشان و موالیان ایشان

اللهم العنهم بعدد كل منكر أتوه

خدایا لعنت کن برایشان بعدد هر بدی که کردند

وحق أخفوه ومنبر علوه ومؤمن

وبعدد هر حقی که مخفی داشتند وبعدد هر منبری که برآن برآمدند وبعدد هر مؤمن

أرجوه ومنافق ولوه وولي آذوه

که مؤخر داشتند وبعدد هر منافقی که حاکم ساختند وبعدد هر ولی

وطريد آووه وصادق طردوه

وبعدد هر راندهٔ خدا ورسول که جا دادند وبعدد هر راستگو

وكافر نصروه وإمام قهروه

وبعدد هر کافری که نصرت دادند وبعدد هر امامی که مقهور ساختند

وفرض غيروه وأثر أنكروه

وبعدد فرضی که تغییر دادند وبعدد هر خبری که انکار کردند

[illegible]

شرٍّ اشرّوه ودمٍ اراقوه و

وبعدد هر شری که اختیار کردند وبعدد هر خونی که ناحق ریختند

امرٍ بدّلوه وحکمٍ قلّبوه وکفرٍ

بعدد هر امری که تبدیل کردند وبعدد هر حکمی که قلب نمودند وبعدد هر کفری

نصبوه وکذبٍ دلّسوه وارثٍ

که نصب کردند وبعدد هر دروغی که تدلیس کردند وبعدد هر ارثی

غصبوه وفیءٍ اقتطعوه و

که غصب نمودند وبعدد هر فیئی که قطع نمودند وبعدد

سحتٍ اکلوه وخمسٍ استحلّوه و

حرامی که خوردند وبعدد هر خمسی که حلال دانستند

باطلٍ اسّسوه وجورٍ بسطوه

بعدد هر باطلی که بنا و اساس آن کردند وبعدد جوری که پهن نمودند

ونفاقٍ اسرّوه وغدرٍ اضمروه

وبعدد نفاقی که پنهان داشتند وبعدد هر مکری که در خاطر داشتند

وظلم نشروه ووعد اخلفوه

وبعدد هر ظلمی که منتشر ساختند وبعدد هر وعده که خلاف نمودند

وامان خانوه وعهد نقضوه

وبعدد هر امانتی که خیانت کردند وبعدد هر عهدی که شکستند

وحلال حرموه وحرام احلوه

وبعدد هر حلالی که حرام ساختند وبعدد هر حرامی که حلال کردند

وبطن فتقوه وجنين اسقطوه

وبعدد هر شکمی که شکافتند وفرزندانی که اسقاط آن کردند

وضلع دقوه وصك مزقوه

وبعدد هر پهلویی که کوفتند وبعدد هر قباله که پاره کردند

وشمل بددوه وعزيز اذلوه

وبعدد هر جمعیتی که پراکنده کردند وبعدد هر عزیزی که ذلیل ساختند

وذليل اعزوه وحق منعوه وامام

وبعدد هر ذلیلی که عزیز گردانیدند وبعدد هر حقی که مانع آن شدند وبعدد

خالفوه اللهم العنهم بعدد كل

که مخالفت کردند خدایا لعن کن ایشان را بعدد هر

آية حرفوها وفريضة تركوها

آیه که تغییر دادند و بعدد هر فریضه که ترک نمودند

وسنة غيروها واحكام عطلوها

و بعدد هر سنتی که تغییر دادند و بعدد هر احکامی که معطل ساختند

ورسوم قطعوها ووصية ضيعوها

و بعدد هر رسمی که قطع نمودند و بعدد هر وصیتی که ضایع ساختند

وبيعة نكثوها وشهادة كتموها

و بعدد هر بیعتی که شکستند و بعدد هر شهادتی که پنهان کردند

ودعوى ابطلوها وبينة انكروها

و بعدد هر دعوی که باطل گردانیدند و بعدد هر بینه که انکار نمودند

وحيلة احدثوها وخيانة اوردوها

و بعدد هر حیله که احداث کردند و بعدد هر خیانتی که آوردند

وعقبة ارتقوها ودباب

و بعد در عقبه که بر آن برآمدند و بعد در و تهایی

دحرجوها اللهم العنهم في مستتر

که غلطانیدند خدایا لعنت کن ایشان را در

السر وظاهر العلانية لعنا

پنهان و آشکارا لعن

كثيرا ابدا سرمدا دائما

بسیاری ابدی سرمدی دایمی

لا انقطاع لعدده ولا نفاد

که عدد او را انقطاع نباشد و او فنی نباشد

لامده لعنا لا يعود اوله ولا

مدت او را لعنتی که عود کند اول آن و

ينقطع اخره ولاعوانهم وانصارهم

منقطع نشود آخر آن و لعن کن اعوان ایشان را و انصار ایشان را

ومحبيهم ومواليهم والمائلين اليهم

و دوستان ایشانرا و موالیان ایشانرا و کسانی که میل بوده‌اند با ایشان

والمعتقدين بمودتهم والناهضين

و کسانی که اعتقاد به دوستی ایشان داشته‌اند و کسانی که برخاستند

باجحتهم والمصدقين باجابتهم

با دلایل ایشان و کسانی که تصدیق نمودند با جابت ایشان

وبعد از آن سه بار بگوید

اللهم عذبهم عذابا يستغيث منه

خدایا عذاب ایشانرا عذابی که استغاثه کنند از آن

اهل النار امين يا رب العالمين

اهل جهنم آمین یا رب العالمین

باب هفتم

در شرح و تعبیر عبارات مشکله دعای صنمی قریش

اللهم العن صنمی قریش و جبتیها و طاغوتیها:

صنم بمعنی بت است و طاغوت بمعنی معبود باطل امام علیه ابو بکر و عمر را بت و معبود قریش خوانده زیرا که منافقان و معبدان قریش ابو بکر و عمر را از جنس خود میدانستند و امید این داشتند که در خلافت ایشان اسلام ضعیف و نفاق و کفر قوی گردد و غرضهای فاسده ایشان حاصل شود بنابر این دو منافق جاهل را بت و معبود خود میدانستند و ایشانرا می پرستیدند اللذین

خالفا امرک یعنی آنچنان دو بت و دو معبودی که مخالفت کردند امر ترا از تکلیم

اشاره است بقول الله تعالی یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم ترجمه این آیه نیست که ای کسانی که
ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول
اولی الامر را یعنی صاحبان امر را این دو منافق
خلاف این آیه نموده نه اطاعت خدا کردند
و نه اطاعت رسول و نه اطاعت اولی الامر؛
ظاهر است که اولی الامر کسانیند که الله تعالی
ایشان را صاحب امر کردانیده باشد شک نیست
در اینکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام از جانب خدا
و رسول صلی الله علیه و آله صاحب امر و حکم بوده شیعه
و سنی متفق اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در وقتی که به تبوک میرفت حضرت امیر را خلیفه

جانشین خود کرد و بوی گفت که انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی ترجمه این حدیث اینست که تو نسبت بمن
آن منزله داری که هرون نسبت بموسی داشت
مگر اینکه بعد از من پیغمبری نمی باشد شک نیست
در اینکه هرون با وجود نبوت خلیفه موسی بود
و صاحب حکم و امر بود و اطاعتش بر امت موسی
واجب بود پس باین حدیث صحیح نزد شیعه و سنی
ثابت شده از برای امیر المؤمنین علیه السلام جمیع
احوال هرون سوای نبوت و دلیل دیگر
بر اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب امر بود
اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اورا بامر
خدا امیر المؤمنین نام کرده شیعه و سنی در این باب

احادیث نقل کرده اند وما ان احادیث را
در کتاب اربعین ذکر کرده ایم وحدیث
غدیر نیز دلیلست بر مدعا ما چندین حدیث
ودلیل بر مدعا در کتاب اربعین ذکر
کرده ایم وانکروا وحيك یعنی انکار
کردند وحی ترا این دو منافق در باطن منکران
وحی بودند اگرچه در ظاهر اقرار بوحی داشتند
وجحدوا انعامك یعنی این دو منافق انکار
کردند انعام ترا به انکه عظیمترین نعمتها بعد از
فرستادن رسول تعیین خلیفه و امامت و
بدون نصب خلیفه وامام دین ناقص وناتمام است
این آیه که در روز غدیر نازل شد مفید این معنی است
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی

یعنی درین روز کامل گردانیدم از برای شما
دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را
ابو بکر و عمر انکار این نعمت کردند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در غدیر خم نزدیک بظهر
امر فرمود که لشکر فرود آیند و امر کرد که از
جهاز شتر از برای وی منبری بسازند بعد از آن
حضرت امیر المومنین علیه السلم را با خود ببالای منبر
برد و بعد از آنی که بیان نمود که حضرت
امیر المومنین علیه السلم خلیفه و امامست دعا کرد
و گفت اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
یعنی خدایا دوستی کن با کسی که با وی دوستی کند
دشمنی کن با کسی که با وی دشمنی کند و نصرت ده

کسی را که او را انضرت دهد و واگذار کسی را که
او را واگذارد سنگ نیست در ینکه ابوبکر و
عمر با انحضرت دشمنی کردند و یاریش نکردند
پس بداحال این دو منافق که خدا با ایشان
دشمن بوده و ایشان نز انضرت نداده شبهه
هر که همچنین باشد اسیر ابلیس خواهد بود پس
بداحال سنیان که اسیران ابلیس را امام و خلیفه
میدانند حکایت غدیر و دعای انحضرت را
بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند
وعصیا رسولک یعنی این دو منافق که
مخالفت امر رسول تو کردند و مخالفتهای ایشان
بسیار است از انجمله امر رسول خدا را در باب
خلافت علی بن ابی طالب در غدیر خم مخالفت

نمودند و غصب خلافت کردند و عصیان دیگر

ایشان آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

در مرض الموت دوات و کاغذ طلب نمود

که وصیت نامه نوشته شود که امت بعد از وی

گمراه نشوند عمر چون یافت که غرض رسالت پناه

اینست که در باب خلافت حضرت امیر علیه

وصیت نامه نوشته شود مانع شد و نگذاشت

که دوات و کاغذ بیاورند و گستاخی نموده

نسبت هذیان بآنحضرت داد و آواز های مومنان

و منافقان در مجلس بلند شد حضرت اخراج

ایشان کرد اینحکایت را سنیان عمر دوست

در کتابهای معتبر خود ذکر کرده اند و باینحال

عمر را دوست میدارند و در نعش مضایقه دارند

دیگر آنکه

دیگر از جمله مخالفتهای ایشان آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه وآله خواست که مدینه از وجود منافقان
خالی شود و کسی با حضرت امیر علیه السلام منازعه ننماید
اسامه را سردار کرد و امر فرمود که مهاجرین و
انصار در زیر علم او باشند و بجهاد روند و
فرمود که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه
یعنی خدا لعنت کند هر کسی که از لشکر اسامه تخلف
نماید ابو بکر و عمر تخلف کردند و بمدینه آمده غصب
خلافت نمودند و مستحق لعنت کردند اینحکایت را
سنیان نیز در کتابهای معتبر خود نقل کرده اند
و با اینحال این دو منافق را که حضرت رسالت پناه
ایشانرا لعنت کرده امام و خلیفه میدانند و قلبا
دینک وحرّفا کتابک وعطّلا احکامک

وابطلا فرایضك والحدا فی ایاتك یعنی
باطل کردند دین ترا و تغییر دادند کتاب ترا
ظاهر است که این دو منافق دین خدا را تغییر کردند
و تغییر دادند کتاب خدا را یعنی آیات
قران را موافق مدعای خود تغییر نمودند و احکام
الهی را معطل ساختند و فرایض را باطل کردانیدند
و در آیات خدا از راه حق بیرون رفته

وعادیا اولیاءك واحبا اعداءك
وخربا بلادك وافسدا عبادك یعنی این
دو منافق عداوت کردند با اولیا و دوستان
تو و دوستی کردند با دشمنان تو و خراب کردند
بلاد ترا و فاسد کردانیدند بندگان ترا شک
نیست در اینکه این دو منافق با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

و محبان او که دوستان خدا بودند دشمنیا کردند
و با دشمنان خدا که بنی امیه باشند و سایر منافقان
که دشمنان خدا و رسول بودند دوستی نمودند و
بلاد خدا را خراب گردانیدند زیرا که خانه دین
اهل بلاد را خراب و ویران ساختند و بندگان
خدا را فاسد الاعتقاد گردانیدند وحق اخفوه
یعنی لعنت باد بر ابوبکر و عمر بعد حقی که از او مخفی
داشتند شک نیست در اینکه این دو منافق و
تابعان ایشان میدانستند که خلافت حق علی بن
ابی طالب علیهم و فرزندان اوست و این را
مخفی داشتند و حق ایشان را غصب نمودند ومنبرٍ
علوه یعنی لعنت باد بر منبری که ابوبکر و عمر و عثمن و
سایر منافقان بر بالای آن رفتند حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وآله در خواب دید که خوکها و میمونها بالای منبر او رفتند جبرئیل نازل شده او را خبر داد که ایشان بنی امیه اند که بر بالای منبر تو خواهند رفت و مؤمن او جو یعنی بعد دهر مؤمنی که او را موخر ساختند مراد از مؤمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و مؤمنانی که متابعت او کردند ابوبکر و عمر ایشان را موخر ساختند و منافقان را بر ایشان مقدم گردانیدند و ولی آذوه یعنی بعد دهر ولیی که بوی آزار رسانیدند مراد از ولی حضرت امیر المؤمنین است و سایر اهل بیت علیهم السلام که منافقان بایشان آزارها رسانیدند و طرید آووه یعنی بود رانده رسول الله واخراج کرده او که او از مدینه

آوردند و جا دادند این اشاره است به حکم
که عمّ عثمن باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
اورا از مدینه بیرون کرد و او در بیرون
مدینه بود چون نوبت حکومت بعثمن رسید اورا
بمدینه آورد و مروان پسرش را وزیر و وکیل
و صاحب اختیار خود گردانید و عثمن و مروان این
بنا بر نفاقی که داشتند منافقان احکام بلاد
ساختند و آنمقدار اعمال قبیحه از ایشان بظهور رسید
که صحابه کبار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دین
داران بلاد جمعیت نمودند عثمن را بقتل رسانیدند
و مروان گریخته و چون مومنان عثمن را مومن
نمیدانستند بنابرین اورا غسل ندادند و بر وی
نماز نگزاردند و در کوچهای مدینه افتاده بود

تا انکه منافقان بنی امیه از ترس مومنان در شب
بدن اورا بر داشته بقبرستان یهودان رسانیدند
و در انجا اورا دفن نمودند وصادق طردو
یعنی بعد در است گویی که اورا اخراج نمودند
بدانکه صادقی که عثمن اورا از مدینه اخراج نمود
ابوذر غفاریست که از اکابر صحابه است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او حدیثی
ادا فرموده که حاصل معنیش اینست که بر روی
زمین و در زیر آسمان کسی نیست که راست گوتر
باشد از ابوذر این حدیث را شیعه و سنی نقل کرده اند
و متواتر است و چون در باب غاصبان خلافت
راست گوییها میکرد بنابرین عثمن اورا از مدینه
اخراج نمود و بشام فرستاد و در شام از راست گوییها

میکرد چون خبر بعثمن رسید او را بمدینه طلب نمود
او را بعنف و تعدی و آزار تمام بمدینه آوردند
و چون ابوذر ترک راست گویی نمیکرد
عثمن او را بقریه ربذه که خراب بود و چون
فرستاد و در آنجا برحمت خدا واصل شد و امام
قهر وه یعنی بعد امامی که او را مقهور و
مغلوب گردانیدند امام مقهور و مغلوب حضرت
امیرالمومنین علیهم است و اولاد معصومین او و
فرض غیّر وه یعنی بعد فریضه که تغییر دادند
از آن جمله فرضها که تغییر دادند وضو است حق تعالی
فرمود که وامسحوا برؤسکم وارجلکم یعنی
مسح کنید سرهای خود را و پاهای خود را ایشان
مسح پا را ترک نمودند و از آن تغییر دادند بجای مسح

غش قرار دادند و اثر آنکه وه شیر بود
ظاهر اینست که مرا د از اثر فضل است و کرامت
که سنت و طریقه حضرت پیغمبر علیهم باشد پس حاصل
معنی اینست که ایشان انکار مکارم و فضایل
کردند و اختیار شر و قبیح نمودند و دم اراقه
یعنی بعد خونی که ایشان ریختند این دو منافق
یعنی ابابکر و عمر و تابعان ایشان خونها بغیر
حق بسیار ریختند و از ائمه اهل بیت علیهم السلام
نقل شده که بقدر حجامت خونی ریخته نمی شود
که ابوبکر و عمر در آن شریک باشند و امر
بدلوه و کفو بصبوه و ارث عصبوه
غاصبان خلافت و تابعان ایشان امر خدا و
رسول را تبدیل کردند با مر شیطان نصب کفر

نمودند و حکم خدا را بر گردانیدند و غصب
میراث کردند و فی اقتطعوه فی حضرت لیست
که مؤمنان از کفار میگیرند و در میان ایشان
قسمت میشود غاصبان خلافت از منافقان
میدادند و مؤمنان را محروم میساختند از جمله
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از فیء خیبر فدک
و عوالی را بحضرت فاطمه علیها السلام داد و تملیک
او نمود و در تصرف داشت ابوبکر صدیق ساخت
که مضمونش اینست که ما پیغمبران کسی از ما میراث
نمیبرد آنچه از ما میماند صدقه است و جماعتی
از منافقان تصدیق او کردند و گفتند که ما هم
از رسول خدا این حدیث را شنیدیم و فرستادند و
وکیل حضرت خیر النساء را از فدک و عوالی بیرون

کردند با آنکه از متصرف طلب گواه نباید کرد
از سیده نساء عالمین طلب گواه کردند حضرت
امیر المومنین علیهم و ام ایمن اقامت شهادت
نمودند ابو بکر و عمر شهادت ایشان را رد نمودند
و قبول نکردند و سحت اکلوه و خمس استحلوه
و باطل اسسوه و جور بسطوه و
نفاق اسروه و غدرا ضمروه و ظلم
نشروه و وعدا خلفوه و امانت خانوه
و عهد نقضوه و حلال حرموه و حرام
احلوه و بطن فتقوه یعنی لعن کن بر ابا بکر
و عمر بعد حرامی که خوردند و خمسی که حلال
ساختند بر خود با آنکه بر ایشان حرام بود زیرا
که خمس حق اقربا پیغمبر است و بعد باطلی که

ایشان اساس ان را کنده شد و بعد جوری که ان را
بهن نمودند و بعد نفاقی که در خاطر داشتند
و بعد ظلمی که ان را برا کنده کردند و بعد وعده
که ان را خلاف نمودند و بعد امانتی که دران
خیانت کردند و بعد عهدی که نقض ان کردند
و بعد حلالی که ان را حرام ساختند و حرامی که
ان را حلال ساختند و شکمی را که شکافتند این
دو منافق و تابعان ایشان مرتکب قبایح
مذکوره و غیر آن شدند و بسیاری از حلالها را
حرام و حرامها را حلال ساختند ما در کتاب
اربعین ذکر بسیاری از ان کرده ایم فی ضلع
دقوه ضلع بمعنی استخوان پهلوست و دق بمعنی
کوفتن است این اشاره است بعملی قبیحی که از عمر

صادر شد چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
از دار فنا بدار بقا رحلت نمود اهل بیت علیهم السلام
و علما و صحابه و مومنان بگریه و زاری و
نوحه و بیقراری مشغول شدند و متوجه غسل و نماز
و تعزیه گردیدند درین حال منافقان فرصت غنیمت
دانسته در سقیفه بنی ساعده جمعیت نمودند و
عمر بن الخطاب گفتگوهای عام فریب و دروغهای
جاهل پسند مثل گفتگوهای سامری که جاهلان را
گوساله پرست نمود از جمله دروغها و گفتگوها
او اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته که خلافت
و نبوت در یک خانه جمع نمیشود و گفتگوی دیگر
اینکه امیر المومنین علیه السلام بسیاری از کفار را بقتل
رسانید عرب بوی میلی ندارند و اطاعتش نخواهند

کرد و آنحضرت کم سن است و ابوبکر مرد پیر است
با وی خوبست که بیعت واقع شود بعد از آن
با ابوبکر گفت که دست بده تا با تو بیعت کنم
ابوبکر دست داد و عمر با وی بیعت کرد و
چهار کس دیگر از منافقان با عمر همراهی کردند
و با ابوبکر بیعت نمودند بعد از آن عمر با جماعتی
از منافقان بکوچهای مدینه گردیدند و هر کس را
که میدیدند بجبر دست او را بدست ابوبکر میرسانیدند
و این بیعت را که بمکر و جبر واقع شد دلیل
خلافت ابوبکر ساختند اگر گویند که عمر با وجود
محبتی که او را بحکومت دنیا بود چون از برای
خود بیعت نگرفت و خود را خلیفه نکرد در جواب
گوییم که او با ابوبکر گفت که دست بده تا با تو

بیعت کنم کمان این داشت که ابو بکر نیز خواهد
گفت که تو دست بده تا با تو بیعت کنم ابو بکر
تغافل کرد واز عمر بیعت گرفت بنابرین عمر از
ابو بکر دلگیر بود و مکرر اظهار دلگیری و ازردگی
میکرد تا انکه عمر بربالای منبر رفته گفت که
ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله المسلمین
شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت
ابو بکر خطا و بی تامل بود خدا مسلمین را
از شر این بیعت نگاه دارد پس اگر کسی بعد
ازین اینچنین بیعت کند او را بقتل رسانید
این طرفه است که سنیان اینها را نقل نموده اند
و با اینحال در لعن عمر مضایقه دارند بدانکه
چون عمر منافقان دیگر خلافت ابو بکر را محکم

ساختند خواستند که از بنی هاشم بیعت بگیرند و چون بنی هاشم حضرت امیرالمؤمنین علیهم را خلیفه رسول خدا میدانستند و ابوبکر را منافق و جاهل و ناقابل راضی بخلافت و بیعت با او نشدند و عمر که وزیر ابوبکر بود میخواست که ایشانرا مجبور ساخته از برای ابوبکر از ایشان بیعت بگیرد بنی هاشم پناه بخانه سیدة النسا بردند که شاید عمر بحیا از برای حرمت آن معصومه ایشانرا مواخذه نداشته بیعت واقع نشود عمر با لشکر و جماعتی از منافقان برداشته بدرخانه سیدة النسا علیها السلام رفته آتش همراه بردند که بخانه سیدة النسا اندازند تا بنی هاشم بیرون آیند و بیعت کنند نقل کرده اند که آن بحیا آتش بخانه

حضرت فاطمه علیها السلام انداخت و آن خاتون
قیامت در عقب در بود در را از روی غضب
بر پهلوی او زد و فرزندی از وی ساقط شد
حکایت آتش بردن عمر بدر خانه حضرت فاطمه
و پیمایلی کردنش را جماعتی از اکابر اهل سنت
نقل کرده اند و ما در کتاب اربعین این حکایتها
از علمای اهل سنت نقل نموده ایم با حال
اهل سنت که این منافق را با این پیمالی
امام و خلیفه میدانند و بیعتی را که بمکر و حیله
واقع شد آنرا دلیل خلافت او میدانند
ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب امالی حدیثی
طویل از ابن عباس نقل کرده و مختصری از آن
اینست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون

فرا

فاطمه را دید گفت که این سیده زنان عالمین است
از اولین و آخرین این پاره تن من است این
نور چشم منست این میوه دل من است این روح
منست و بعد از بیان بزرگی شان او و عبادت او
گفت که چون دیدم فاطمه را یادم آمد آنچه با او
خواهند کرد و گویا می‌بینم که ذلت و خواری در
خانه اش داخل شده و هتک حرمتش نموده اند
و غصب حقش کرده اند و مانعش از میراث شده اند
و پهلویش را شکسته اند و فرزندش را ساقط
ساخته اند و پیوسته محزون و مغموم و گریان باشد
و بعد از آن دعا کند و گوید که از دنیا و اهل دنیا
دلگیر شده ام خدا مرا بپدرم برسان پس بجا رشود
و حق تعالی مریم بنت عمران را فرستد که بیمارداری او

کند و بعد از ان گفت که فاطمه اول کسیست که بمن
رسد از اهل بیتم و حال انکه محزون و مکروب و
مغموم و مغصوب و مقتول باشد پس در آن حالت
دعا کنم که خداوندا لعن کن بر کسی که ظلم بر فاطمه
کرده باشد و عقوبت کن کسی را که غصب حق
او کرده باشد و ذلیل کن کسی را که او را ذلیل
ساخته باشد و دایم بدار در جهنم کسی را که در
پهلوی او زده باشد و فرزند او را ساقط
کرده باشد پس ملایکه آمین بگویند اینطرفه است
که سنیان دو کتاب دارند که یکی صحیح بخاریست
و یکی دیگر صحیح مسلم و باعتقاد ناقص ایشان هر چه
درین دو کتاب است صحیح است و درین دو کتاب
مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله گفت

که فاطمه بضعة منی یوذینی ما یوذیها یعنی فاطمه
پاره تن منست هرچه اورا آزار کند مرا آزار
کرده است و درین دو کتاب مذکور است
که فاطمه از دنیا بیرون رفت و از ابوبکر و عمر
آزرده بود پس آزردگی فاطمه باعث آزردگی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشد و حق تعالی
در قران گفته که الذین یوذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة یعنی هرکس که
آزار کند خدا و رسول را خدا لعنت کرده است
اورا در دنیا و آخرت این دلیل واضحیست بر
ملعون بودن ابوبکر و عمر و سنیان بی بصیرت
این را نفهمیده اند و صلک مزقوه یعنی
بعد نوشته که آنرا پاره کردند بدانکه ابوبکر

بعد از انکه حدیثی ساخت و فدک و عوالی را
غصب کرد و خود را رسوا نمود و بسبب ملامت
مهاجر و انصار اندکی از کردار زشت خود
پشیمان شد و چیزی نوشت که فدک و عوالی را
بوکیل حضرت فاطمه علیها السلام بدهند چون عمر
بر مضمون نوشته اطلاع یافت نوشته را گرفته
پاره نمود چون این عمل از عمر صادر شد حضرت
فاطمه علیها السلام او را نفرین کرد و فرمود که شکمش را
خدا پاره کند پس دعای آن خاتون قیامت
مستجاب گشته شکمش بخنجر ابو لؤلؤ شکافته شد
و شمل بددوه یعنی بعد جمعیتی که از ابوا کنده
ساختند ظاهر است که ابوبکر و عمر و تابعان
ایشان جمعیت مؤمنان و دوستان اهل بیت را

به پراکند کی مبدل ساختند وعزیز ذلوه

وذلیل اعزوه یعنی بعد عزیزانی که

ایشانرا ذلیل ساختند وذلیلانی که ایشانرا

عزیز کردانیدند بدانکه ابوبکر وعمر بعد از انکه

غصب خلافت کردند مومنانرا که نزد خدا

ورسول عزیز ومحترم بودند ایشانرا ذلیل

ساختند ومنافقانی که نزد خدا ورسول خار

وذلیل بودند ایشانرا عزیز کردانیدند وبر مومنان

ایشانرا حاکم ساختند وحق منعوه - یعنی

بعد حقی که مانع آن شدند این دو منافق مانع

شدند حضرت امیر المومنین علیهم را از حقی که

خلافت باشد وحضرت فاطمه علیها السلام را از حقی

که فدک وعوالی باشد ومومنانرا از حقی که از بیت المال

داشتند اللهم العنهم بعدد کل آیة حرفوها
وفریضة ترکوها وسنة غیروها
یعنی خداوندا لعن کن بر ابوبکر وعمر وتابعان
ایشان بعدد هر آیه که از تغییر دادند موافق
مدعاهای باطل خود وتغییر غلط کردند وبعدد فریضه
که از ترک نمودند از جمله فرضها که از ترک
نمودند میراث دادنست باقرب ایشان از ترک
نمودند وقسم را شریک دختر ساختند
ودیگر از جمله فرضها زدن چند تازیانه است
بر کسی که لعنت کند بر کسی که مستحق لعنت نباشد
وتابعان ابابکر وعمر بضبط میرسانند کسی را که
این دو منافق را لعنت کند با آنکه ایشان مستحق
لعنت هستند ولعن ایشان بدلیل معلوم شده

و دیگر از جمله فرضها که از ترک نمودند ظالمانرا
خلیفه نداشتن است و بظالمان میل نکردنست
زیرا که حق تعالی در قران مجید گفته که لا ینال
عهدی الظالمین یعنی خلافت بظالمان
نمیرسد و باز گفته که ولا ترکنوا الی الذین
ظلموا یعنی میل بظالم مکنید و ایشان ابوبکر و
عمر را خلیفه داشتند و بایشان میل کردند با آنکه
ایشان ظالمان بودند و از ایشان آزارها و
ظلمها بحضرت رسالت پناه و اهل بیت علیهم السلام رسید
و بدین سبب مستحق لعنت گردیدند زیرا که
قبل ازین بیان کردیم که حق تعالی گفته که الذین
یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والاخرة یعنی انکسانی که آزار کرده اند خدا

ورسولش را الله تعالی لعن کرده است ایشان را
در دنیا و آخرت و دیگر از جمله فرضها که ازا
ترک نمودند محبت اهل بیت علیهم بود که قرآن
بران ناطق است که حق سبحانه و تعالی گفته که قل

لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
یعنی ای رسول بگو که من از شما او نمیخواهم مگر
دوستی اقربای خود را و بعد دستی که ازا
تغیر دادند از جمله آن سنتها گفتن حی علی خیر
العمل بود در اذان ایشان ازا ترک نمودند
دیگر از جمله سنتها که عمر ازا تغیر داده بود عمر
ازا دوام ساخت و عالمی را بزنا انداخت

واحکام عطلوها و رسوم نطعوها
یعنی بعد و احکام الهی که ایشان ازا معطل ساختند

و آثار و علامات دین و ایمان و اسلام که ایشان
از او قطع نمودند و وصیته ضیعوها یعنی
بعد وصیتها که حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله
در باب حضرت امیر المؤمنین علیهم و سایر
اهل بیت کرده بود و ایشان از او ضایع ساختند
و بیعة نکثوها یعنی بعد بیعتی که ایشان آن نقض
کردند این اشاره است به بیعت طلحه و زبیر و
یا بعد ایشان چون طلحه و زبیر با مؤمنان بیعت
نموده عثمن را کشته آمدند با حضرت امیر علیهم
بیعت نمودند و امید این داشتند که آنحضرت
با ایشان منصبها و حکومتها بدهد و چون مأیوس و
ناامید شدند و دانستند که چون حضرت امیر المؤمنین
ایشان را فاسق و فاجر میداند با ایشان منصبی و حکومت

نخواهد داد با برین بیعتی راکه با حضرت کرده
بودند شکستند و عایشه را فریب داده ببصره
بردند و لشکری جمع نموده با حضرت امیر المومنین
محاربه کردند و باعث قتل چندین هزار نفس
شدند و این باعث جرأت معویه شده او نیز
لشکری آماده نموده با حضرت امیر المومنین علیه السلم
جنگها کرد این فتنها و فسادها تمام ثمره تعجیلی بود
که عمر با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده کرد و خلافت
که حق اهل بیت علیهم بود غصب نمودند و نتیجه
وصیتی بود که عمر بعد از زخم خوردن کرد و عثمن
منافق را بر سریر خلافت نشاندند بیت بر گردن
شمر است سم زدن کردن اوست خون شهدا تمام
در گردن اوست و شهادة کمیتها و دعوی

ابطلوها وبينة انكروها یعنی بعد شهادتی
که کتمان آن کردند، و دعوی که آنرا باطل
نمودند و بینه که انکار آن کردند بدانکه این
اشاره است بدعوایی که حضرت سیدة النساء علیها السلام
درباب فدک نمودند و جماعتی که شهادت داشتند
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فدک را
تملیک آن معصومه صلوات الله علیها نموده کتمان شهادت
کردند و ابوبکر و عمر ابطال دعوی سیدة النساء
کردند و بینه که شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و ام ایمن باشد انکار نمودند و حیلة احدثوها
وخیانة اوردوها وعقبة ارتقوها
ودبة دحرجوها یعنی خداوندا لعن کن
برایشان بعدد هر حیله که درباب غصب خلافت

وغیر آن احداث نمودند و بعد دهم خیانتی
که کردند واز حیله وخیانت ایشان انست
که حدیثی ساختند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
گفت که خلافت و نبوت در یک خانه جمع
نمیشوند بنابرین غصب خلافت از حضرت امیر المومنین
علیه کردند و بعد دهم عقبه که بر بالای آن رفتند
و بعد دهم آن که انرا علعلا نیدند عقبه بمعنی
کوتل است بدانکه چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله با جزالتی اراده نمود که بتبوک رود
وبا کفار جهاد نماید حضرت امیر المومنین علیه
در مدینه خلیفه و جانشین خود کرد و بوی گفت
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی یعنی تو نظر بمن ان منزله داری

که هرون نظر بموسی داشت مگر نبوت که بعد از
من نبی نمیباشد و باین کلام اثبات خلافت از
برای حضرت امیر المومنین علیه السلام نمود و روانه
تبوک شد چون ابو بکر و عمر و دوازده منافق
دیگر دانستند که چون حضرت رسالت پناه صلعم از
سفر معاودت نماید خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام را
بعنوانی محکم خواهد ساخت که علاج آن نتوانند
کرد صلاح باین دیدند که در اثنای سفر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله را هلاک سازند و در
اثنای راه به کوتلی رسیدند که بغایت بلند بود
حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند که منادی ندا کند
که کسی پیش از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
دران عقبه داخل نشود منافقان فرصت غنیمت

دانسته ام حضرت را منظور نداشته پس از حضرت
داخل عقبه شدند و دهبا همراه بردند که در
موضع خطرناک در پیش شتر حضرت رسالت پناه
بیندازند تا انکه شتر رم کند و حضرت را بیندازد
و هلاک سازند نقلست که جبرئیل نازل
شده حضرت رسالت پناه را از کید و مکر منافقان
خبر داد و عنان مرکبش را گرفته داخل عقبه
گردانید حذیفه که از اکابر صحابه است چوبی
در دست داشت حضرت او را فرمود که
چوب بر مرکبهای منافقان زند و ایشان را دور
سازد حذیفه حسب الامر چوب بر روی مرکبهای
ایشان زد و منافقان گریزان شده داخل
لشکر شدند و روایت شده که حق تعالی برقی فرستاد

که عالم را روشن کرده اید و حذیفه منافقان را
شناخت و در کتابهای معتبر شیعه و سنی مذکور است
که حذیفه منافق شناس بود و حکایت عقبه و
منافقین و کید و مکر ایشان در کتابهای معتبر
اهل سنت مذکور است و ما در کتاب اربعین
از کتابهای اهل سنت نقل نموده ایم نقل شده
که حذیفه بحضرت گفت که بفرما تا این منافقان را
بقتل رسانم حضرت مصلحت در قتل ایشان
ندانسته امر بقتل ایشان نکرد و مناسبت
که درین رساله مختصری از احوال بعضی از سلاطین
عظام و امراء فخام و وزراء ذوی الاحترام
که شیعه اثنی عشری بوده اند و مذهب حق ائمه
اثنی عشر را رواج و رونق داده اند بروجهی که

اهل تواریخ نقل کرده در پنج باب که از دوازده
باب باقی مانده مذکور سازیم بدانکه از جمله
سلاطین عظام که شیعه اثنی عشری و مروج مذهب
اثنی عشر بودند سلاطین آل بویه اند اول
سلطنت ایشان سنه ثلث و عشرین و
ثلثمایه است و آفول دولت مشهورین ایشان
سنه خمس عشر و خمسمایه است و بویه را سه پسر بود
معز الدوله و رکن الدوله و عماد الدوله و
این هر سه صاحب سلطنت و امارت بودند

باب هشتم

در بیان مختصری از احوال معز الدوله بدانکه او
امیر الامرا بود و عزل و نصب خلفا در دست او
بود چون از اهواز به بغداد آمد مکتفی عباسی را

که خلیفه بود از خلافت عزل نمود و بجای او
مطیع را خلیفه گردانید و امر کرد که بر درهای
مدارس و مساجد لعن ابی بکر و عمر و عثمن و
عایشه بنویسند و نقش کنند و اهل سنت از همه
بجوشش و خروش آمده شبها میرفتند و بعضی از آن
کلمات را محو میکردند تا آنکه کار بجائی رسید
که معز الدوله عازم شد که امر بقتل عام نماید وزیر
معز الدوله محمد بن مهلبی التماس نمود که لعن غیر
معویه را محو کنند و این عبارت را نقش نمایند
لعنة الله علی ظالمی آل محمد و لعنة الله علی معویة بن
ابی سفیان پس راضی شدند باب نهم
در بیان مختصری از احوال رکن الدوله از
امرای عظام و سلاطین فخام بود محمد بن بابویه قمی

رحمة الله علیه را که از اکابر علماء شیعه اثنی عشری بود
باصفهان طلب نموده در مجلسی که علمای اهل سنت
در انجا حاضر بودند از حضرت شیخ از خلافت
ابا بکر و عمر و عثمان سوال نمود حضرت شیخ بدلایل
واضحه و براهین قاطعه بیان بطلان خلافت
ایشان و صحت خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نمود و نقل کرده اند که بعضی از اهل قم لعنی
بر خلفای سنیان کرده بود جماعت سنیان
آزار و اهانت بشیعیان قم رسانیدند
چون رکن الدوله بر این احوال اطلاع یافت
انتقام شیعیان قم را از سنیان کشید شیخ فاضل
محمد بن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا
گفته که از رکن الدوله رخصت زیارت مشهد

مقدس طلب نمودم مرا رخصت داد بعد از ان
مرا طلب نمود وگفت ان روضه جای استجابت
دعاست التماس دارم که مرا دعا کنی این پادشاه
خوش اعتقاد اثنی عشری که بعدالت ومروت
وحسن سیرت معروفست در آخر عمر در شهر اصفهان
در سال خمس وستین وثلثمائه فرزندان خود را که در اطراف حاکم بودند
طلب نمود والیشانرا نصیحتها کرد وسفارشات
نمود که بعد از وی باهم مخالفت ننمایند
وباهم متفق باشند وشیطان لعین که شغل او
فتنه وفساد است بعد از انکه رکن الدوله
علیه الرحمه از دار فنا بدار بقا رحلت نمود در
میان برادران افساد نمود واتفاق باختلاف
مبدل شد وچون فخر الدوله را آتش زیاده بود

بامداد و رای صاحب بن عباد که بعضی از صفات
کمالش مذکور خواهد شد جای پدر بوی قرار یافت
و پادشاه مستقل گردید و بحسن سیرت و جمیل نصفت
و عدالت در ممالک خود گذرانید و باعتقاد
صحیح از دنیا رحلت نمود رحمة الله علیه و علی سایر آل
بویه **باب دهم** در بیان مختصری از احوال
عضد الدوله گفته اند که اول پادشاهیست که
لقب او شاهنشاه شد او فضل دور علم عربیت
کامل بود عمارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از آثار اوست و وصیت نمود که او را در جوار
آن حضرت دفن نمایند و شیخ مفید رحمة الله علیه
که از اکابر علمای اثنی عشریه است نقل کرده اند
که او را اعزاز و اکرام نموده و مکرر بزیارتش

میگرفته و بوی بخششها میکرده و همین دولت عضدالدوله
شیخ مفید علمای اهل سنت را الزام میداده
و در مجالس منعقد ده بدلایل واضحه بیان بطلان
مذهب اهل سنت میکرده ~~و علماء اهل~~ حقیت [و اثبات]
مذهب شیعه اثنی عشریه مینموده و علمای
اهل سنت عاجز و متحیر و مغموم و مهموم بودند
آرزوی مرگ شیخ مفید داشته و از ترس
عضدالدوله ضرری بشیخ مفید علیه الرحمه نمیتوانستند
رسانید از ابن کثیر شامی نقل شده که حضرت
شیخ چون برحمت ایزدی پیوست ابو القسیم
معروف بابن النقیب که یکی از فضلای اهل سنت است
خانه خود را آراسته کرد و اصحاب خود را
گفت که او را تهنیت کنند و مبارک باد گویند

و شگفته که دیگر مردن بر من دشوار نیست که
مرگ شیخ مفید را دیدم و از یافعی نقل شده
که در تاریخ خود کلامی گفته که مضمون بعضی
از آن اینست که چون شیخ مفید وفات
یافت است. هر کس از شیعیان و از فضلا
بر جنازه او حاضر شدند و الله تعالی از فوت او
راحت داد سنیان را بدانکه چون مذهب
اهل سنت باطل و بی دلیل و برهان است
بنابرین علمای اهل سنت همیشه از جواب اعتراضات
شیعه اثنی عشری عاجز میشده اند پس اگر قدرتی
میداشته و از کسی ترسی نمیداشته اند بقتل و ایذای
ایشان و اهلاک میپرداخته اند و اگر ترسی و مانعی
میداشته اند ایشان را نفرین میکرده اند

و از موت ایشان شادی و خوشحالی مینموده اند
و از جهل و سفاهت و حماقت بدلیل و برهان
التفات نمی کرده اند و دین پدران خود را
از دست نمی داده اند والله یهدی من یشاء الی

باب صراط مستقیم یازدهم

در بیان مختصری از احوال سلطان محمد خدابنده
که پادشاه ایران و روم بود بتوفیق ربانی
اختیار مذهب شیعه اثنی عشری کرده و در رواج
این مذهب سعی تمام نمود بدانکه در وقتی که سلطان
در خراسان بود خواست که در دایره اسلام
داخل شود علماء حنفیه او را فریب داده اختیار
مذهب ابوحنیفه نمود و از نتیجه حنفیه خفت تعصب
میرسانیدند تا انکه علماء شافعیه جمعیت نموده از برای

سلطان بیان قبایح مذهب ابو حنیفه کردند و حنفیه
ضعیف کردانیدند تا انکه صدر جهان حنفی
بخاری از بخارا بخدمت سلطان آمد حنفیه
بوی گفتند که شافعیها را در پیش سلطان خفیف
کردانیده اند ما را مددی کن صدر جهان در
پیش سلطان گفت که شافعی را اعتقاد اینست
تمضی که از زنا دختری بهم رساند ان دختر بر وی
حلالست و او را نکاح میتواند کرد و ملا نظام الدین
شافعی گفت که ابو حنیفه را اعتقاد اینست که اگر
کسی مادر و خواهر خود را عقد کند و با وی دخول
کند حد از وی ساقط شود و اگر بی عقد دخول
کند مستحق حد میشود سلطان از استماع این سخنان
دلگیر و آزرده شد و از روی غضب از مجلس

برخواست و سلطان و تمامی امرا و خوانین
داخل اردو از مذهب حنفیه و شافعیه بیزار
شدند و هر دو طایفه در اردو ضعیف و
بی اعتبار گردیدند و بعضی از امرا سلطان را
تکلیف میکردند که ترک اسلام کند و دین آبا
خود رجوع نماید سلطان میگفت که مدتیست که
دین اسلام را اختیار کرده ایم بکلی ترک اسلام
چون توان کرد در اثنای این تحیر ابن مطهر
که در میان شیعیان ری تربیت یافته بود تعرض
سلطان رسانید که غازان خان که اعقل و
اکمل جهانیان بود بسبب این اعتقادات میل
بمذهب شیعه کرد سلطان را باید که نیز اختیار این
مذهب کند سلطان فرمود که مذهب شیعه کدام است

طرمطا گفت که مذهب شیعه اینست که رفض مشهوراست
سلطان بانگ بروی زد که ای بدبخت میخواهی
که مرا رافضی کنی طرمطا بحث بمقابل مذهب شیعه را
در نظر سلطان زینت داد و بیان قبح مذهب
اهل سنت کرد و سید تاج الدین اوجی با جماعتی
از علمای شیعه بمجلس سلطان حاضر شدند و ذکر
قبایح مذهب اهل سنت کردند و در سال تسع و
سبعمائه سلطان عزیمت بغداد کرد و از آنجا
بزیارت حضرت امیرالمومنین علیهم رفته علمای
شیعه حقیقت مذهب شیعه را خاطرنشان او کردند
و علامه حلی رحمه الله کتاب منهاج الکرامه را در امامت
تصنیف نموده بنظر سلطان رسانید و سلطان
بسیاری تحقیق اختیار مذهب شیعه کرد و امرا را فرمود

که اختیار مذهب شیعه کنند اکثر ایشان توفیق یافته
اختیار مذهب حق کردند و بعضی از ایشان بنابر
عدم توفیق بر مذهب باطل اهل سنت ماندند
و سلطان حکم فرمود که در تمامی ممالک ایران
تغییر خطبه کنند و بنام حضرت امیرالمومنین و
امام حسن و امام حسین علیهم اکتفا نمایند و نام
ابوبکر و عمر و عثمن را از خطبه اخراج نمایند و
در اذان شود تا ان حی علی خیر العمل بگویند و در
جمیع ممالک سلطان این منتشر شد و سلطان
پیوسته با علما در مناظره و مباحثه بود و چون
بسیار علم دوست بود بفرمود تا مدرسه از خیمه
ترتیب دادند که در سفرها علما در انجا قرار گیرند
و ماکول و ملبوس و مایحتاج از برای علما قرار داد

و از جمله علما علامه حلّی رحمة الله علیه بود و سلطان
بغایت فهیم و مدرک بود نقل کرده اند که
روزی در جامع سلطانیه نشسته بود و واعظ
در فضیلت صلوات کلمات میراند سلطان پرسید
که چرا با هر یک از انبیا آل او را در صلوات ذکر
نمیکنند و در صلوات بر ختم الانبیا اللهم صل علی
محمد و آل محمد میگویند و لی ذکر آل صلوات
نمی فرستند واعظ در جواب فرو ماند سلطان
فرمود که مرا در جواب این مسئله دو وجه بخاطر
رسیده بر شما عرض کنم اگر پسندیده باشد از
انصاف قلب اتم و الا غرامت بکشم وجه اول آنکه
چون دشمنان او را ابتر و بی نسل خواندند حق
دشمنان او را ابتر و بی نسل کردانید و اگر آنرا

نسلی باشد کسی ایشان را شناسد و نام نبرد و ذکر
نکند بخلاف نسل پیغمبر که روز بروز زیاده شود
هرگز ذکر پیغمبر بی ایشان نکنند وجه دوم آنکه
دین پیغمبران پیش منسوخ و زایل میگردید بنابرین
ابقای احکام ایشان علی الدوام بر ورثه ایشان
در نه لازم نبود بخلاف دین محمد مصطفی
که چون تا دامن قیامت تغییر در آن صورت
نمی بندد و بر متابعان او لازمست که اخذ
احکام آن از فرزندان او کنند لاجرم در
ذکر ایشان بذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرون شد
تا امت را معلوم شود که حافظان شرع محمدی
علیهم ایشانند و متابعت و دوست ایشان را
از جمله فرایض دانند سلطان چون از تقریر جواب

فارغ شد فضلای مجلس زبان بتحسین وثنا کشودند
وازحسن درایت وتقریرا وتعجب نمودند و
نقل شده که روزی درایوان سلطانیه تخت زده
بودند وازا بانواع جواهر ولآلی آراسته و
باصناف حلی وحلل پیراسته وتمامت خواتین و
شاهزادکان وامرا وملوک جهان به تهنیت
حاضر شده سلطان بربالای تخت رفت و
چون دران زیب وزینت وآیین پادشاهی
وعظمت تامل کرد از تخت بزیرآمد وخدای را
سجده کرد وگفت خداوندا عظمت و پادشاهی
وسلطنت ومملکت تراست وبنده از همه
بندکان تو کمتر اما چون تو کلاه عزت بر سر او
نهادی وقبای سلطنت دروی پوشیده

او که باشد که بدان التفات نکند و شکر نعمت تو
بجا نیاورد و از کلمات او رساله ترتیب داده اند
و این چند کلمه از انجاست پادشاهی کسی را
سزد که ازاد مرد از بنده و بندگان از کرم
ازاد تواند کرد جامه که هرگز کهنه نشود نام
نیکست آرایشی که مرد و زن را نیک آید راستی
برتری که هر که پادشاه هرگز نمیرد خداشناسی
خودشناسی و علم است عالمترین مردمان
آنست که علم او را از ناکردنیها باز دارد
عاقلترین آنکه بر قهر شهوت و غضب قادر باشد
شهوت شراب خوشیست اما که بسیار خورد
زود هلاک شود علم تو انگبینست که خداوند
آن بهیچ حال درویش نگردد و در هیچ جای غریب:

باشند و چون درویشی است اگرچه صاحب آن مال
بسیار دارد درویش بود و در شهر خود غریب

باب دوازدهم

در بیان مختصری از احوال خیر مآل ابن علقمی که
وزیر مستعصم خلیفه بود و صاحب بن عباد که
وزیر فخر الدوله دیلمی بود ابن علقمی فاضل و دیندار
و شیعه اثنی عشری بود و بنا بر دینداری و غیرت
مذهب دولت باطل بنی عباس را که دشمنان
دین بودند منقرض ساخت و اهل سنت را مغلوب و
مخذول گردانید از کتاب تحفة الابرار نقل
شده که سبب انقراض دولت مستعصم عباسی و
قتل اولادش آن بود که ابوبکر بن مستعصم عباسی
شبی در محله کرخ که مسکن شیعیان بود میگذشت

وقت سحری شنید که شخصی در نماز و تر دعائی
میخواند که مخالف مذهب اوست گویا دعای
صنمی قریش میخواند که مشتمل بر لعن و توبیخ
ابوبکر و عمر ست پس بغضب آمده لشکر کشید و
محله کرخ را غارت کرد و قریب هزار نفر
از علویه و غیر ایشان بغارت برند و اسیر کردند
وزیر دار الخلافه محمد بن علقمی که شیعی بود چون
اینحال مشاهده نمود بر آشفت و سوگند خورد
که قرار نگیرم تا آل عباس را بدست مغول
باز ندهم در حال چهار طبق کاغذ را ورق
و صورت واقعه بغداد در ان نقش فرمود
و به نهانی بقاصدی امین داد و بپادشاه
جهانگیر هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان

فرستاد در وقتی که هلاکو خان از آب جیحون گذشته
بود کاغذ بوی رسید وزیر دین دار صحیح
الاعتقاد لشکر بغداد را متفرق ساخت و بسعی
تمام هلاکو خان را ببغداد آورد و ابوبکر لشکرش را
بایکصد و پنجاه مفتی که فتوی بقتل و غارت
اهل کرخ داده بودند بقتل رسانیدند تا العوام الی الان
چه رسیده باشند نقل کرده اند که چون
هلاکو خان ببغداد رسید در روز یکشنبه چهارم
صفر در سنه ست و خمسین و ستمایه خلیفه با امرا
و پسرانش ابوبکر و عبدالرحمن با کثیری از علویان و
متعینان از بغداد بیرون آمدند و هلاکو خان
امر نموده خلیفه را بر پایه تخت ببندد و سه روز بسته
بود و بعد از آن امر بقتلش نمود چون خواستند که اورا

بقتل رسانند حسام الدین منجم بعرض هلاکو خان
رسانید که اگر خلیفه کشته شود عالم تاریک شود
و علامات قیامت ظاهر گردد از گفتگوی او
هلاکو خان متوهم شد و بوی گفتند که احتیاط
در نیست که خلیفه بشمشیر کشته شود بنا برین مقرر
شد که خلیفه را در نمد پیچیده او را پایمال کنند
پس باین روش او را هلاک ساختند عاقبت بقتل
حسام الدین را بعلت حکمی که داده بود
رسانیدند از کتاب کشف الحق که از تصانیف
علامه حلی رحمة الله علیه است منقولست که چون
هلاکو خان بحوالی بغداد رسید پیش از آنکه
بغداد گرفته شود شیخ سدید الدین و ابن طاوس
جماعتی دیگر از اکابر و افاضل نجف اشرف و کوفه

وحله بهلاکوخان کتابتی نوشتند واز وی طلب
امان کردند پس هلاکوخان ایشان را طلب نمود
پدر علامه رفت و با هلاکوخان ملاقات نمود
از وی پرسید که سبب چه بود که پیش از آنکه
من بغداد را بگیرم کتاب فرستادید و از من
طلب امان نمودید پدر علامه در جواب گفت
که حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بما رسیده
و آنحضرت خبر داده که دولت بنی عباس را
ترکان تاتاری منقرض خواهند ساخت و آن
صفاتی که حضرت خبر داده در شما موجود است
پس هلاکوخان خط امان باهل نجف اشرف و
کوفه و حله عنایت فرمود و ایشان از لشکر شر
عسکر تاتار ایمن شدند دیگر از جمله وزرای عظام

که معین و ممد شیعه اثنی عشریه بوده و در رواج مذهب
حق اثنی عشریه سعی مینموده اند صاحب بن عباد است
که وزیر فخر الدوله بود که پادشاه پاک
اعتقاد اثنی عشری بود این وزیر خوش اعتقاد
از اهل علم و فضل و صاحب تصانیف بود نقل
کرده اند که در سفر چهار صد شتر کتابهای او را میکشیدند:
و چون در محبت ائمه اثنی عشر راسخ بود نغمهای مردم
قم که اثنی عشری و خوش اعتقاد بودند رسانید
اشعار او در مدح اهل بیت علیهم بسیار است
بعضی نقل کرده اند که او را ده هزار بیت است
در منقبت اهل بیت علیهم و برائت از اعدا
ایشان و چون این وزیر خوش اعتقاد در
رواج مذهب شیعه ساعی بوده اهل سنت مذهب

شیعه را در اصفهان با و نسبت میداده اند نقل
کرده اند که در ایامی که صاحب بن عباد در اصفهان
صاحب حکومت بود شیخی از اهل سنت بخانه خود
رفت مردی را با زوجه خود دید تازیانه
بر داشت و بر زوجه خود میزد چون زن سنیه
بود در اثنای تازیانه خوردن میگفت القضا
والقدر یعنی زنا کردن گناه من و فعل من نیست
بلکه از قضا و قدر الهیست آن شیخ با و خطاب
کرد و گفت ای دشمن خدا از نامیکنی و عذر
نامو جه میگوئی چون زن این سخن از وی
شنید از روی درد دین بفریاد آمد و گفت
که آه تو از ترک سنت کردی و اختیار مذهب
ابن عباد نمودی چون شیخ این سخن شنید آگاه

زن
و تازیانه از دست بینداخت و عذرخواهی
نمود و گفت که ای سنیه حقا یعنی تو سنیه حقا
بدانکه بمذهب اهل سنت بنده فاعل فعل خود
نیست بلکه باعتقاد باطل ایشان خیر و شر تمام
فعل خداست بنابرین آن زن عذر بگفت و
زنا که اعظم گناهانست بخدا نسبت میداد و
شوهرش چون از مذهب خود غافل شده بود
زن را آزار میکرد تا انکه زن اورا آگاه کرد
و بوی گفت که تو ترک مذهب اهل سنت کرده
و مذهب صاحب بن عباد را اختیار نموده پس
شوهرش آگاه شد و از کرده خود منفعل گردید
صاحب بن عباد شیعه اثنی عشری و شیعه را اعتقاد
انیست که بنده فاعل فعل خود است و در اعمال

تسمیه معذور نیست بلکه مذموم و مستحق عذابست
از یافعی نقل کرده اند که وفات ابن عباد
در شب جمعه بیست و چهارم صفر از سال
سیصد و هشتاد و پنج در ولایت ری واقع شد
و بعد از آن او را باصفهان نقل کردند بدانکه
حسن بن محمد بن حسن در کتاب قم فضایل
صاحب بن عباد را بتفصیل ذکر نموده و
مختصری از آن اینست که این وزیر مبارک
درست اعتقاد اثنی عشری با اشراف طالبیه
و سادات فاطمیه که از جور و ستم دشمنان
بودند
حیران و سرگردان و بی جا و مکان مانده
میکرده
احسانها میکرده و ترحمات مینموده و نوعی
مانند
که ایشان با فراغ بال و رفاه حال میگذرانیده

دیگر از فضایل او انیکه کتابهای بسیار از انواع
علوم بر اهل ایمان وقف نمود و مومنان
از ان منتفع گردیدند دیگر از فضایل او انیکه
چون دانست که اهل قم از جهه کمی آب
آزار می کشند مبلغهای بسیار صرف نمود و چند
قنات از برای ایشان ترتیب داد و ایشان
از وفور آب محظوظ و شاد و خرم و مرفه الحال
شدند دیگر از فضایل او انیکه صاحب تقوی
و ورع و عدالت بود و در مال هیچ آفریده
طمع نمی نمود و احسانش عام بود نقل کرده اند
که این وزیر عالم فاضل خیر خوش سلوک در روزی
که از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود فخر الدوله
با لشکر در ماتم او تغییر لباس کردند و عساکر نعش او را

سجده نمودند عفی الله له بحسن عقیدته وخیره مع
نتیجه واهل بیته وصلی الله علی محمد وآله بدانکه تمام
سعیها که سلاطین عظام و وزرای فخام در ترویج
مذهب حق اثنی عشری کرده اند صد یکش سعی
سلاطین عظام فخام ذوی الاحترام سلسله مبارکه
منتجه علیه عالیه رضیه مرضیه صفویه موسویه انار الله
برهانهم نمیشود امید که دولت قاهره باهره
ایشان بدولت حضرت صاحب الزمان علیه
صلوات الرحمن اعنی الامام الغایب المنتظر متصل
شود و پیوسته مساعی جمیله این سلسله رفیعه علیه
فرقه ناجیه بر سایر فرق غالب بوده باشند
و باوامر نافذه و نواهی قاطعه ایشان رواج
دین مبین و شرع متین یوما فیوما در تزاید

و ترقی و ظلم و ستم و فسوق و فجور ساعةً
فساعةً در تنزل بوده باشد آمین رب العالمین

خاتمه

در ذکر صلوات و دعا و مناجات و نعتیه
که از طرف این داعی مخلص دوام
دولت قاهره رسیده

اللهم صل على حبيبك الذى

انزلت عليه القرآن ونسخت بدينه

جميع المذاهب والاديان وبينت

لنا صدقه بالدليل والبرهان واوضحت

لنا به سبيل الايمان مولانا وسيدنا

ابى القسم محمد المبعوث الى الانس و

الجان اللهم صل على وليك الذي

جعلته امير اهل الايمان ونطقت

بفضله التورية والانجيل والقرآن

وقمعت بسيفه اهل الكفر والبغى و

الطغيان مولانا وسيدنا ابى الحسن

علی بن ابی طالب قاسم الجنات و

النیران اللهم صل علی العالمة العاملة

العارفة الکاملة الصائمة القائمة

بنت رسول الله وبضعته فاطمة الزهراء

نحر طوایفنا النسوان اللهم صل علی

الامامین الکاملین النورین النیرین

الطهرین الطاهرین المعصومین المطلومین

الحسن والحسين سيدي شباب اصحاب

الجنان اللهم صل على الائمة التسعة الباقية

الهادية حاوية العلم والفضل والعرفان

السجاد علي والباقر محمد والصادق

جعفر والكاظم موسى والرضا علي

المظلوم المسموم بالمدفون بارض

خراسان والتقي محمد والنقي علي

وال

والحسن العسكرى الزكى والحجة القايم

المنتظر المهدى صاحب الامر والعصر و

الزمان اللهم العن رؤساء الكفر و

الظلم والطغيان ابابكر وابا حفص

عمر وعثمن ثم يزيد واباه معوية وجدهم

اباسفيان اللهم العن اعداء محمد وال محمد

من الانس والجان

یارب به نبی هر دو سرا راهبر
یارب بعلی ساقی حوض کوثر

یارب بحق فاطمهٔ زهرای بتول
یارب بحق حرمت شبر و شبیر

یارب بحق سید عباد علی
یارب بحق باقر و صادق جعفر

یارب بحق حرمت موسی و رضا
یارب بتقی متقیان راهبر

یارب بنقی هادی ارباب هدی
یارب بحسن تارک دین را افسر

یارب بحق مهدی هادی که جهان
خواهد شد از نور ظهورش انور

در توبهٔ توبه نصوحم بگذار   خالص ز گنه هم ز جهان بیرون بر

توفیق عبادتی مرا روزی کن
بی توشه ام از جهان مفرمای سفر
ده مژده رحمتم که تا شربت مرگ
از آب حیات باشدم شیرین تر
در ظلمت قبر مونسی بخش مرا
تا تنگ کشم ز روی شوقش در بر
لطفی کن و از روی ترحم منما
در قبر من روی نکیر و منکر
در سایه رحمت مرا جای بده
در حشر چو از قبر برون آرم سر
بر بیکسی و فقیریم رحمی کن
روزی که ز فرزند گریزد مادر
در روز جزا که تشنگان نوحه کنند سیراب نما مرا ز حوض کوثر

از روی کرم مرا تو ایمن گردان
از بیم و هراس فتنه‌های محشر

از آفت لغزشم نگهداری کن
افتد به پل صراط ما را چو گذر

از فتنهٔ دوزخ ایمنم ساز بلطف
کافتاده مرا ز بیمش آتش بجگر

از لطف مرا بهشت روزی گردان
وز جرم و گناه بیحد من بگذر

من مجرم و تو کریم یارب از لطف
جرمم منگر بر کرم خویش نگر

~~در روز جزا که تشنگان نعره کنند~~
در روز جزا شفیع ما ساز دو چیز
مهر علی و بغض ابی بکر و عمر

الهی بحق الابطحی محمد

ابطحی یعنی که قرار مکه

شفیع خطایا الناس فی العرصات

شفاعت کننده گناهان مردمان در عرصات

بخاتم نوع الانبیاء و صفوهم

بحق خاتم نوع پیغمبران و برگزیده انبیا

رئوف رحیم منبع البرکات

که شفقت و مهربان و منبع برکات است

بشیر نذیر ناسخ کل مذهب

بشارت دهنده و ترساننده و نسخ هر مذهب

سراج منیر دافع الظلمات

چراغ نور دهنده که رافع ظلمت است

بحق علی صهره و وصیه

بحق علی که داماد او و وصی او است

الی سبطه الکشاف للکربات

و بر سبط او که کشف کننده کربات است

ابی حسن نفس الرسول و صنوه

ابی حسن که نفس رسول و صنو اوست

مشتت اهل الکفر بالحملات

پراکنده کننده اهل کفرست بحملهای خود

بسید النسوان بنت محمد

و بحق بهترین زنان که دختر محمد است

ملازمة الاحزان والحسرات

که پیوسته با غمها و حسرتها بود

وبالحسن المسموم سبط محمد

و بحق حسن مسموم که سبط محمد است

قتیل عدو الدین ذی الهفوات

مقتول دشمن دین که صاحب هفوات است

بحق حسین نور عین محمد

بحق حسین که نور چشم محمد است

قتیل عدو الله فی الفلوات

مقتول دشمن خدا است در بیابانها

بسید عباد الانام وخیرهم   علی کثیر الحزن والعبرات

بحق سید عابدان و بهترین ایشان که علی بسیار اندوهناک و گریان است

باقی

بباقر علم الله حافظ سره

بحق شکافنده علم خدا که نگهدارنده دین اوست

وبالصادق الصدیق ذی الدرجات

بحق صادق بسیار راست صاحب درجات

بحق ولی الله موسی بن جعفر

بحق ولی الله موسی بن جعفر

شبیه رسول الله فی الحسنات

که مانند رسول الله است در نیکوییها

بحق الرضا المرضی کل خصاله

بحق رضا که پسندیده است جمیع خصلتهای او

قتیل عداة الله بالعنب الحالی

که او مقتول دشمن خدا است بدانهای انگور

بجامع علم الانبیاء محمد

بحق جامع علم پیغمبران که او محمد

تقی جواد معدن البرکات

تقی جواد و معدن برکات است

بحق علی مجمع العلم والتقی

بحق علی که جمع علم و تقوی است

منبه اهل الجهل والغفلات

بیدار سازنده اهل جهل و غفلتهاست

وبالحسن المعصوم صاحب عسکر

و بحق حسن معصوم صاحب عسکر

مبعد اهل الدین من ظلمات

که دور سازنده اهل دین است از ظلمات

بصاحب هذا العصر وارث احمد

بحق صاحب این عصر که وارث احمد است

مروج دین الله بالغزوات

مروج دین خداست در جنگها

بخاتم اهل البیت صاحب سیفهم

بحق خاتم اهل بیت صاحب شمشیر ایشان

مدمر اهل الکفر بالضربات

که هلاک سازنده اهل کفر است به ضربتها

الهنی الهنی ما الهمت محمدا

برسان مرا برسان مرا بآنچه رسانیده بآن محمد را

من الفضل والاحسان بعد وفاتی

از فضل و احسان بعد از وفاتم

اعشنی اعشنی عیش آل محمد

بگردان زندگانی مرا بگردان زندگانی مرا از زندگانی آل محمد

وصیّر مماتی لآل بیت ماتی

و بگردان ممات مرا مثل ممات آل محمد

اقلنی اقلنی ما جنیت بغفلة

عفو کن از من عفو کن از من از تقصیری که کرده ام بغفلت

وسهّل علی الموت والسکرات

وسهل ساز بر من مرگ وسکرات را

ارحنی ارحنی من شدائد برزخ

راحت ده مرا راحت ده مرا از سختیهای برزخ

ارحنی من الاهوال والضغطات

راحت ده مرا از هولها و فشارهای قبر

اذقني اذقني من حلاوة حبك

بچشان مرا بچشان مرا شیرینی محبت خود را

وجنبني اللذات والشهوات

و دور گردان مرا از لذتها و شهوتها

اعذني اعذني رب من شر حاسدي

پناه ده مرا پناه ده مرا خدایا از شر حاسدی

اعذني من الشيطان ذي الهمزات

در پناه خود گیر مرا از شیطان صاحب وسوسها

اقمني اقمني في مقام اطاعة

قایم دار مرا قایم دار مرا در مقام اطاعت

اعني على الطاعات والقربات

و یاری کن مرا بر طاعتها و آنچه موجب قربتست

اعني اعني في العبادة سيدي

یاری کن مرا یاری کن مرا در عبادت ای سیدی

وصني من العصيان والتبعات

و نگاه دار مرا از معصیت و گناهها

اغثني

وصلى الله على محمد خير البرية ما اتصلت عين

بنظرة واذن بخبر لعن الله عمر ثم ابا بكر و

عمر ثم عثمن وعمر لعن الله عمر عدد الشوك و

الشجر والشعر والوبر والقطر والمطر و

الفجر والمدر ولعن الله عايشه وحفصة

وحبتر وام الحكم وهند امهات الفتنة و

الشر ولعن الله ابا عبيدة وابن عوف و

وابن ملجم اكفر من كفر ولعن الله يزيد

ومعوية وابا سفيان افجر من فجر و

لعن الله زيادا وال زياد ومروان

وال مروان المستوجبين للسقر و

لعن الله عمر بن سعد وشمرا وسنان و

قاتل الحسين وعادا ال محمد

من الجن والبشر

يارب بلز

یارب بلطف خویش گناهان ببخش
ما را بفضل ختم رسل مصطفی ببخش

ما عاصیان دور ز رحمت فتاده‌ایم
ما را بقرب پیرو انبیا ببخش

ما دامن وصی نبی را گرفته‌ایم
ما را بپاک دامنی مرتضی ببخش

مجرم علیت در حرم کبریای تو
ما را بجرم حرم کبریا ببخش

در بندگی و طاعت تو گر مقصریم
ما را بشاه معرکه لافتی ببخش

ما را ز آتش غضب خود نجات ده
ما را باب دیده خیر النسا ببخش

ما را اگر چه نیست بنزد تو حرمتی ما را بحرمت حسن مجتبی ببخش

ما را جگر ز درد حسین پاره پاره است
ما را بدرد و محنت این مبتلا ببخش

ما را پر است دل ز غم محنت حسین
ما را بدرد غم زده کربلا ببخش

در کربلا جدا شده از تن سر حسین
ما را بحق آن سر از تن جدا ببخش

ما اقتدا السید عباد کرده ایم
ما را بعلم و طاعت این مقتدا ببخش

باقر گرفته است ز وی علم دین رواج
ما را بعلم و دانش این رهنما ببخش

ما پیروان مذهب زیبای جعفریم
ما را بدین و مذهب این پیشوا ببخش

یارب بنظر کمن تو بجهل و خطای ما
ما را بفضل کاظم و علم رضا ببخش

بعد از رضا جواد بود رهنمای ما
ما را باین سرآمد اهل نجا ببخش

هادی عسکری است امام و امیر ما
ما را باین دو میر و انبیا ببخش

در انتظار حضرت مهدی نشسته ایم
یارب باین امام زمان جرم ما ببخش

یارب بحق چهارده برگزیده ات
ما را تو رستگاری هر دو سرا ببخش

با دشمنان آل محمد چو دشمنیم
ما را ز بهر دشمنی اشقیا ببخش

از درد غفلت دل و جان ما مریض
ما را ز نوش دارو طاعت شفا ببخش

از علت گناه دل ما بود علیل یارب بتوبه این دل ما را شفا ببخش دوا

دلهای ما ز رنگ گنه گشته بی‌صفا
یارب بتوبه این دل ما را صفا ببخش

از لطف خویش توبه ما را قبول کن
ما هر چه کرده‌ایم ز جرم و خطا ببخش

یارب مقصریم تو از لطف خود بما
توفیق طاعت و عمل بهر ما ببخش

یارب دمی که روح ز تن میشود جدا
خط امان ز رحمت خود با ببخش

در ظلمت لحد تو بفریاد ما برس
ما را در آن مقام تو نور و ضیا ببخش

فردا که دشمنان علی العطش زنند
جامی ز دست ساقی کوثر بما ببخش

ما ای صبا اگرچه سزاوار آتشیم
آبی بما ز رحمت خود ای خدا ببخش

فردا عدوی آل سیه روی چون شوند
ما را تو روسفیدی و نور و صفا ببخش

ما را ز آتش دوزخ نگاه دار
ما را خوشی و راحت دار البقا ببخش

جنت که جای شیعه آل محمد است
ما را در آن تو نعمت بی انتها ببخش

بر ما مگیر جمله خطاها که کرده ایم
رحمی نما و کرده ما را با ما ببخش

طاهر که کرده دوستی آل را شعار
او را برای دوستی آل عبا ببخش

مناجات

اللهم صلِ على حبيبك الذي انزلت
عليه القرآن وبعثت بدينه جميع المذاهب
والاديان وبينت لنا صدقه بالدليل
والبرهان واوضحت لنا به سبل
الايمان مولانا وسيدنا ابي القسم محمد
المبعوث الى الانس والجان اللهم صلّ
على وليك الذي جعلته امير الايمان

وانطو

وَأَنْطَقَتْ بِفَضْلِهِ التَّوْرِيَةُ وَالْإِنْجِيلُ

وَالْفُرْقَانُ ۝ وَقَمَعَتْ بِسَيْفِهِ أَهْلَ الْكُفْرِ

وَالْبَغْيِ وَالطُّغْيَانِ ۝ مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا

أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَاسِمِ الْجَنَّاتِ

وَالنِّيرَانِ ۝ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْفَاطِمَةِ الْعَالِمَةِ

الْفَاضِلَةِ الْكَامِلَةِ الصَّابِرَةِ الْقَائِمَةِ

الصَّادِقَةِ الْكَاظِمَةِ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ

بضعته فاطمة الزهراء فخر طوايف

النسوان ۝ اللهم صل على الامامين الكاملين

السيدين الزكيين الطهرين الطاهرين

المعصومين المظلومين سبطي رسول

الثقلين مولانا ابي محمد الحسن وسيدنا

ابي عبد الله الحسين سيدي شباب

اصحاب الجنان ۝ اللهم صل على الامام

العالم العابد القانت الراكع الساجد

مولانا وسيدنا ابي محمد علي بن الحسين

زين العابدين للرحمن اللهم صل على

الامام الطهر الطاهر منبع العلم و

المفاخر المعصوم من الصغائر و

الكبائر مولانا وسيدنا ابي جعفر محمد بن

علي الباقر باقر علم الدين والايمان

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الحَبرِ الحَاذِقِ العَالِمِ
بِالحَقَائِقِ وَالدَّقَائِقِ الَّذِي شَهِدَ العُلَمَاءُ
وَالفُقَهَاءُ بِعِلمِهِ الحَاذِقِ مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا
اَبِي عَبدِ اللهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ بَحْرِ
العِلمِ وَالفَضلِ وَالعِرفَانِ اَللّهُمَّ صَلِّ
عَلَى اَصبَرِ مَن صَبَرَ وَاَشكَرِ مَن شَكَرَ العَالِمِ
بِكُتُبِ الاَنبِيَاءِ وَالسِّيَرِ مَولَانَا وَسَيِّدِنَا

اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ سَمِیِّ کَلِیمِ اللّٰهِ

مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی عَلَمِ الْهُدٰی

وَمِصْبَاحِ الدُّجٰی وَمَعْدِنِ التُّقٰی الْمُعَظَّمِ

الْکَرِیمِ الْمُرْتَضَی الْمُقَدَّسِ الْمُطَهَّرِ عِنْدَ اَهْلِ

الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ الْاِمَامِ بْنِ الْاِمَامِ مَوْلَانَا

وَسَیِّدِنَا اَبِی الْحَسَنِ الثَّانِی عَلِیِّ بْنِ مُوسَی

الرِّضَا الْمَظْلُومِ الْمَسْمُومِ الْمَدْفُونِ بِاَرْضِ

خُراسان ه اَللّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ صاحِبِ الكَرَمِ

وَالسَّدادِ وَالفَضْلِ وَالاِقْتِصادِ وَ

الجِدِّ وَالاِجْتِهادِ المَدْفُونِ بِاَرْضِ بَغْداد

مَوْلانا وَسَيِّدِنا اَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي مُحَمَّدِ بْنِ

عَلِيٍّ الجَوادِ الَّذي اَلْزَمَ العُلَماءَ وَالفُضَلاءَ

حِينَ كانَ مِنَ الصِّبْيانِ ه اَللّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ صاحِبِ

الكَرَمِ وَالاَيادِي المُكَرَّمِ المُقَدَّسِ عِنْدَ المَوالِي

والمعادي

والمعادي الملعونين لبس من راى تقدس الله

ذلك الوادي مولانا وسيدنا ابي الحسن

الثالث علي بن محمد الهادي جامع العلم

والفضل والاحسان اللهم صل على

الامام الصفي الوفي صاحب الاصل الزكي

والفرع العلي مولانا وسيدنا ابي محمد

الحسن العسكري صاحب الفضل والكرم

والسلطان ۵ اللهم صل على مظهر الدين

المحمدي والشرع المبين الاحمدي الامام

القايم المنتظر المهدي صاحب الامر و

العصر والزمان ۵ اللهم العن رؤسا

الكفر والظلم والطغيان ۵ ابا بكر و

ابا حفص عمر وعثمن ۵ ثم المغيره وسالما

والحكم وابنه مروان ۵ ثم ابا عبيده و